



ژاپن: بحران سرمایہ داری و ظهور

دوبارهٔ میلیتاریسم

گردآوری و ترجمه: آرام نوبخت

گرایش
بلشویک
لنینیست‌های ایران
Leninist.org



از سری جزوات بلشویک-لنینیست‌ها

صفحه	فهرست
۳	وخامت چشم انداز اقتصادی ژاپن
۷	ژاپن: رکود مضاعف
۱۶	جنبش صلح و نارضایتی عمیق در ژاپن
۱۹	شینزو آبه و تسریع روند میلیتاریزه کردن ژاپن
۲۳	اقتصاد آبه: افزایش سودآوری و... فلاکت
۲۹	ظهور دوباره میلیتاریسم ژاپن (۲)
۳۲	احیای میلیتاریسم ژاپن (۲)
۳۶	احیای میلیتاریسم ژاپن (۱)
۴۰	ظهور دوباره میلیتاریسم ژاپن (۱)
۴۴	هفتادمین سالگرد بمباران هیروشیما
۴۸	انتخابات ژاپن: کمترین میزان مشارکت از زمان آغاز ثبت داده ها

وخامت چشم انداز اقتصادی ژاپن

نیک بیمز

«بانک ژاپن»، روز جمعه گذشته طی نشستی تصمیم خود را به عدم گسترش برنامه «تسهیل کمی» (QE) اعلام داشت؛ آن هم احتمالاً به این دلیل که گسترش برنامه مذکور، به معنای اعتراف ضمنی به این امر می بود که برنامه مالی عظیم بانک ژاپن برای خرید سالانه ۶۶۵ میلیارد دلار دارایی، ناتوان از احیای این سومین اقتصاد بزرگ جهان بوده است. اما این برنامه در واقعیت امر شکست خورده است.

انتظار می رود تولید ناخالص داخلی - که داده های مربوط به آن روز ۱۶ نوامبر منتشر خواهد شد - پس از کاهش ۱,۲ درصدی در سه ماهه دوم سال، با نرخ سالیانه ۰,۲ درصد در سه ماهه سوم کاهش بیابد. چنین نتیجه ای به آن معنا خواهد بود که ژاپن وارد «رکود فنی» شده است (یعنی رشد منفی طی ۲ سه ماهه متوالی).

آهستگی اقتصاد چین - با نرخ رشدی که در پایین ترین سطح خود از زمان بحران مالی جهانی سال های ۲۰۰۸ تا ۲۰۰۹ است - و پیامدهای آن، از جمله پایین آمدن رشد اقتصادهای نوظهور و ضعف هزینه های سرمایه ای در ژاپن، نیروی محرک این انقباض اقتصادی ژاپن هستند.

آوریل ۲۰۱۳، «هاروهیکو کورودا»، رئیس بانک مرکزی ژاپن، با وعده دو برابر کردن پایه پولی کشور، پایان دادن به تورم منفی و به حرکت درآوردن اقتصاد راکد، در میانه هیاهوهای بسیار برنامه تسهیل کمی را راه اندازی کرد. با این حال با گذشت تقریباً دو سال و نیم، اثری از فرونشستن فشارهای موجود به سمت تورم منفی به چشم نمی خورد.

بانک ژاپن که تعهد کرده بود طی شش ماه تورم را به هدف ۲ درصدی آن برساند، مهلت خود را به مارس ۲۰۱۷ تمدید کرد. داده های دولت که روز جمعه منتشر شد، نشان می داد که شاخص بهای خالص مصرف کننده (بدون در نظر گرفتن اقلام انرژی و مواد خوراکی) در ماه سپتامبر نسبت به سال پیش ۰,۱ درصد کاهش داشت. سایر داده ها نشان می داد که هزینه های خانوار ۱,۳ درصد در ماه سپتامبر نسبت به ماه مشابه سال قبل کاهش پیدا کرده است. سطوح مصرف در ژاپن اکنون پایین تر از سال ۲۰۱۲ هستند.

نه فقط سیاست های پولی بانک ژاپن شکست خورده، که چشم انداز اقتصادی نیز به روشنی رو به وخامت است.

به گفته «کیچی موراشیما»، اقتصاددان ارشد «سیتی گروپ» در ژاپن: «تعدیل سیاست های پولی بانک ژاپن طی دو سال و نیم گذشته، تأثیر محدودی بر رشد و تورم ژاپن داشته است».

سیاست گذاران، تأثیر به مراتب بیش تری را بر اقتصاد انتظار داشته اند. وخامت چشم انداز اقتصادی جهانی، از جمله تحولات چین، شرکت های ژاپنی را نسبت به بسط سرمایه گذاری و بالابردن دستمزدها محتاط تر خواهد کرد».

در کنفرانس مطبوعاتی به دنبال نشست بانک ژاپن، «کورودا» تلاش کرد لحن خوش بینانه خود را حفظ کند و گفت که تأخیر در رسیدن به تورم هدف «اساساً به دلیل سقوط بهای نفت» بوده است و این که «روند اصلی قیمت ها به طور ممتد رو به بهبود است». اما این که چنین صحبت هایی خریداری دارد یا خیر، محل تردید است.

«کورودا» با گفتن این که «هیچ محدودیتی» برای گزینه های سیاست گذاری بانک ژاپن وجود ندارد، امکان بکارگیری تمهیدات بیش تر «تسهیل کمی» را باز گذاشت.

«یاسوناری اوئنو»، اقتصاددان ارشد «شرکت اعتباری میزوهو»، از جمله کسانی بود که تحت تأثیر این صحبت ها قرار نگرفت. او گفت که تصمیم بانک مرکزی به حفظ سیاست کنونی اش، «خطر از دست رفتن اعتبار در میان سرمایه گذاران خارجی درباره سیاست بانک را در بر دارد و آن را در معرض این تردیدها قرار می دهد که هدف رساندن تورم به ۲ درصد، اکنون چیزی جز حرف پوچ نیست». با وجود «تغییر رژیم» در زمینه سیاست پولی به دست «کورودا»، او «اکنون شاید به خاطر شکست های مشابهی که برای همتای سابق او در دسرساز شد، به طور منصفانه ای نقد شود».

رشد نگرانی ها در محافل تجاری درباره اقتصاد ژاپن و چشم اندازهای آتی آن، در مصاحبه فایننشال تایمز با «سادایوکی ساکاکیبارا»، سرپرست «فدراسیون تجارت ژاپن» (Keidanren) ترسیم شد. او گفت که «اقتصاد آبه» طی سه سال گذشته خوب کار کرده بود، داده های اخیر به آن معنا است که کشور با لحظه «مرگ و زندگی» رو به رو بود.

به گفته او شرکت ها باید از طریق افزایش سرمایه گذاری و بالا بردن دستمزدها، به منظور رونق دادن به هزینه های مصرفی، به اقتصاد کمک کنند. این چشم انداز به زحمت در شرایط آهستگی اقتصاد چین محتمل است.

اهمیت وضعیت ژاپن، زمانی برجسته می شود که در چهارچوب اقتصاد جهان در کلیت آن نگرینسته شود. ایالات متحده، بزرگترین اقتصاد جهان، در حال تجربه رشد پایین تر است، به طوری که تولید ناخالص داخلی واقعی با نرخ سالیانه ۱,۵ درصد در سه ماهه سوم- در قیاس با ۳,۹ درصد در سه ماهه دوم- افزایش داشت.

چین، به عنوان دومین اقتصاد بزرگ جهان، نرخ رشد ۶,۹ درصدی را به ثبت رسانده است، در حالی که رژیم چین سطح رشد ضروری برای حفظ ثبات اجتماعی را ۸ درصد تعیین کرده بود. ژاپن، به عنوان سومین اقتصاد بزرگ، در لبه پرتگاه بحران است. سایر اقتصادهای اصلی در منطقه آسیا نیز از آهستگی اقتصاد چین ضربه دیده اند، به عنوان مثال اقتصاد تایوان و سنگاپور در سه ماهه سوم سال عملاً دستخوش رکود بوده اند.

سطح تولید منطقه یورو، اگرچه بهبودی جزئی را نشان می دهد، اما هنوز مانده است که به وضعیت پیش از بحران بازگردد.

پیامد آهستگی رشد اقتصاد چین، بخش های وسیعی از اقتصاد جهانی را می درد و جلو می رود. آهستگی رشد چین منجر به کاهش پنج ماهه رشد اقتصادی کانادا در نیمه نخست سال شده است، همراه با افزایش های ناچیزی طی سه ماه منتهی به اوت. اقتصاد برزیل، که شدیداً به صادرات به چین وابسته است، در رکود باقی است.

بازارهای به اصطلاح نوظهور، که اکثراً متکی به صادرات یک یا دو کالا هستند، به شدت متأثر شده اند.

هفته قبل، صندوق بین المللی پول پیش بینی کرد که رشد اقتصادی در آفریقای سیاه، امسال به پایین ترین سطح از سال ۱۹۹۹ خواهد رسید و تنها سال بعد افزایش ملایمی خواهد داشت.

همان طور که «فایننشال تایمز» در گزارش منتشر شده دیروز خاطر نشان کرد: «شیفتگان داستان "صعود آفریقا" و رشد سریع قاره، طی ۱۵ سال گذشته قویاً این را انکار می کرده اند که این عملکرد اقتصادی چشم گیر، اساساً به خاطر فروش کالاها به چین بود. این اطمینان اکنون دارد به سختی به بوتۀ آزمون گذارده

می شود. چشم اندازها به طور قابل توجهی تیره و تاره شده اند. نیروی حرکت رشد در بخش اعظم آفریقای سیاه، رو به خاموشی است».

در همان حال که اجزای مختلف اقتصاد جهانی - از کشورهای اصلی تا بازارهای نوظهور - رکود یا بحران همه جانبه را تجربه می کنند، بازارهای بورس، با رونق گرفتن از پول فوق العاده ارزان بانک های مرکزی جهان، به فتح قله ها ادامه می دهند.

پس از افول تند ماه های اوت و سپتامبر، بازارهای جهانی در ماه اکتبر با تجدید نیروی خود، بازگشتند، به طوری که شاخص جهانی FTSE، ۷,۸ درصد بالا رفت (این بزرگ ترین دستاورد ماهانه در طی چهار سال بود). این علامت سلامت اقتصادی نیست. در عوض، نموداری از انبوه تضادهای رو به رشد است که خبر از فوران یک بحران بزرگ می دهند.

۳ نوامبر ۲۰۱۵

<http://www.wsws.org/en/articles/2015/11/03/japa-n03.html>

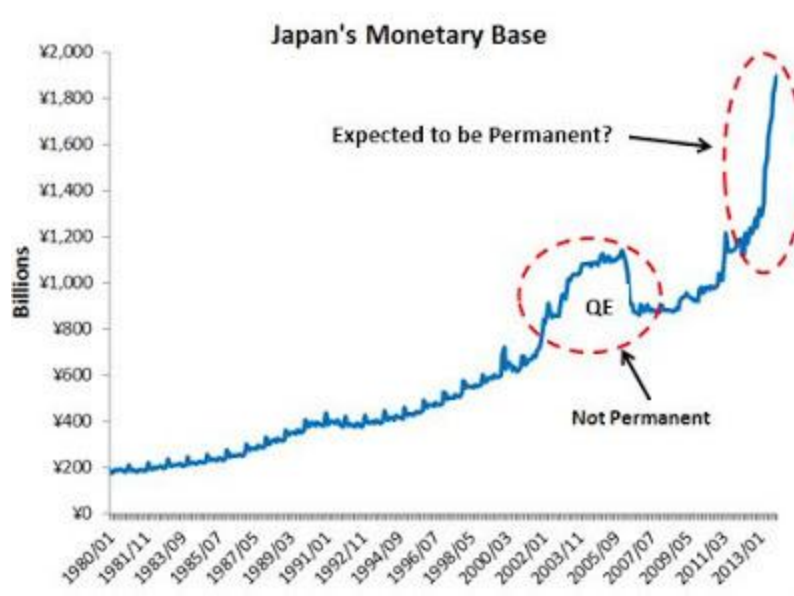
ژاپن: رکود مضاعف

مایکل رابرتز

امضای اخیر پیمان «مشارکت ترانس پاسیفیک» (TPP) به طور قابل توجهی به نفع امپریالیسم امریکا تمام خواهد شد. اما رسانه ها، پیمان TPP را آخرین ناجی سیاست های اقتصادی نخست وزیر ژاپن، شینزو آبه، موسوم به «آبه نومیکس» معرفی می کنند که تا به الآن به طور مفتضحانه ای از به حرکت واداشتن اقتصاد ژاپن عاجز بوده است. صنعت ژاپن در عوض گشودن درهای بخش به شدت تحت حمایت کشاورزی و تولید برنج به روی رقابت، شاهد کاهش تعرفه ها و سایر محدودیت ها بر صادرات بخش تولید و ساخت کالا و سرمایه گذاری در آسیا خواهد بود.

اما تردید دارم که این برای نجات «آبه نومیکس» و اقتصادی که بار دیگر به سوی رکود در بهترین حالت و سقوط در بدترین حالت خیز برداشته است، کفایت کند. فرض بر آن است که «آبه نومیکس» سه محور داشته است: تسهیل پولی، انگیزش مالی و «اصلاحات ساختاری». مورد اول، به این معنی است که بانک ژاپن چنان دست به انتشار پول خواهد زد که گویی فردایی وجود ندارد، تمامی اوراق قرضه حکومت و شرکت ها که را نزد بانک ها و صندوق بازنشستگی نگهداری می شود، خریداری خواهد کرد، و به اندازه ای پول نقد به کسیه این نهادها خواهد ریخت تا بتوانند به شرکت ها برای سرمایه گذاری و به خانوارها برای مخارج خود قرض بدهند. این قرار است که اقتصاد را از رکود ضد تورمی به یک رونق تورمی تبدیل کند. این شعار بسیاری از اقتصاددان کینزگرا مثل پال کروگن بود.

بسیار خوب؛ چاپخانه ها قطعاً در این مدت مشغول کار بوده اند که بانک ژاپن دارایی هایش را به ۷۵ درصد تولید ناخالص داخلی افزایش داده و هنوز هم می دهد؛ یعنی تقریباً بیش از دو برابر برنامه تسهیل کمی (QE) بانک مرکزی امریکا در دوره بن برنانکه. اما نجاتی در کار نبوده است. تورم بازنگشته و هدف گذاری تورم ۲ درصدی، بیش از هر زمان دیگری دورتر به نظر می رسد. حتی «جانن یلن»، سرپرست بانک مرکزی امریکا نیز به صراحت سیاست بانک مرکزی ژاپن را نقد کرد و در یک بیانیه گفت که: «من تاحدودی درباره کارایی واقعی هرگونه سیاست پولی که اساساً متکی بر توانایی تئوریک بانک مرکزی برای تأثیرگذاری بر انتظارات تورمی عموم باشد، تردید دارم».



محور دوم، انگیزش مالی، یعنی کاهش مخارج دولتی و مالیات ها بوده است. مخارج دولتی به دلیل نگرانی ها درباره افزایش بدهی بخش عمومی - در حدود ۲۵۰ درصد تولید ناخالص داخلی که بالاتر از هر جای دیگر جهان است - مهار شد. مالیات ها برای شرکت ها به شدت کاسته شد، اما مالیات بر فروش اجناس خریداری شده خانوارها، به شدت بالا رفت. این فرایند دو کار انجام داد: سرمایه ژاپن، شاهد یک صعود قابل توجه در سودآوری بود و مردم ژاپن، شاهد سقوط تند درآمدهای واقعی و کاهش مجدد مصرف.

اما مشکل اصلی همین جا است. اگرچه شرکت های بزرگ ژاپن اکنون در سود غلت می زنند، اما این سودها را در تکنولوژی یا تأسیسات جدید سرمایه گذاری نمی کنند. سودهای شرکتی ژاپن از زمان روی کار آمدن آبه، نزدیک به ۵۰ درصد صعود کرده اند و در حال حاضر به طور قابل توجهی بالاتر از نقطه اوج سال ۲۰۰۸ هستند.

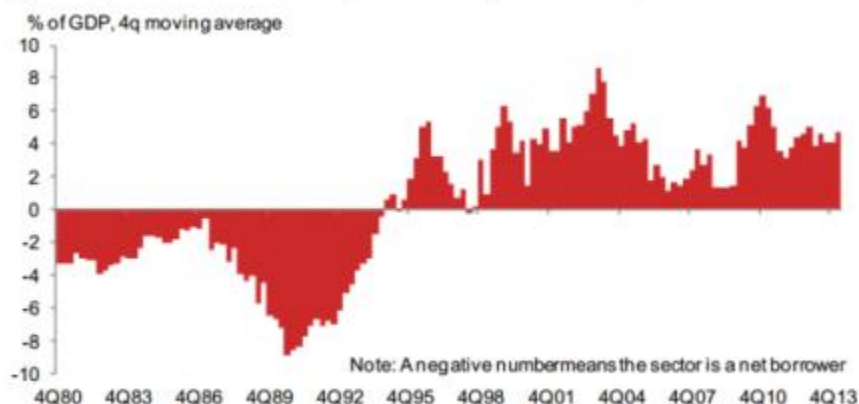


شرکت های ژاپن همچنان به موجودی نقدی خود چسبیده اند.



و آن را یا صرف سرمایه گذاری در خارج می کنند یا خرید دارایی های مالی.

Fig. 19: Japanese non-financial corporate sector, net financial position



Source: Macrobond and Nomura Global Economics

بهبود هزینه سرمایه ای^۱ در ژاپن هنوز بسیار صعب الوصول به نظر می رسد؛ به طوری که سفارشات ماشین آلات^۲، با سریع ترین آهنگ خود در ۱۰ ماه گذشته کاهش داشته است. سفارشات ماشین آلات- به عنوان نماینده هزینه های سرمایه ای خصوصی- در ماه اوت امسال نسبت به یک سال پیش، ۳,۵ درصد کاهش یافت. این بزرگترین کاهش از زمان کاهش ۱۴,۶ درصدی ماه نوامبر ۲۰۱۴ است. بنابراین مصرف، ضعیف است و سرمایه گذاری، بی رمق. در این میان بیکاری به طور مداوم بالاتر از متوسط سال های ۱۹۷۱-۱۹۹۰ است.

^۱ هزینه سرمایه ای (CapEx)، منابع مالی مورد استفاده یک شرکت جهت تحصیل یا به روزرسانی دارایی های فیزیکی نظیر املاک، ساختمان های صنعتی یا تجهیزات است. هزینه سرمایه ای اغلب به منظور پروژه ها یا سرمایه گذاری های جدید بنگاه صورت می گیرد. شرکت ها عموماً برای حفظ یا افزایش حوزه فعالیت و فعالیتهای خود این هزینه را انجام می دهند. این مخارج می تواند همه چیز را از تعمیر سفت گرفته تا ساختمان، خرید تجهیزات یا ساخت یک کارخانه جدید دربرگیرد.

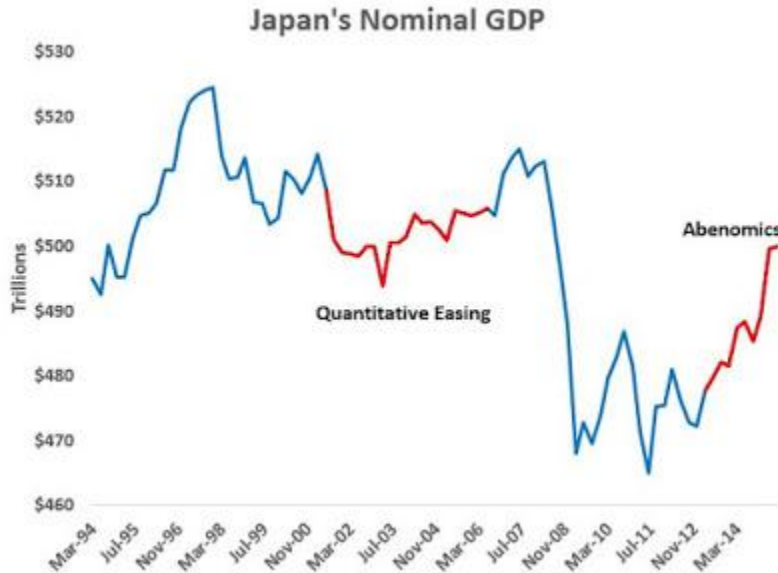
^۲ داده های «سفارشات ماشین آلات» (Machine Orders)، ارقامی هستند که «انجمن سازندگان ابزار ماشینی ژاپن» (JMTBA) هر ماه منتشر می کند. این ارقام، شاخصی از اقتصاد ژاپن هستند.



«آبه نومیکس» شکست خورده است. ژاپن اکنون بر لبه پرتگاه یک «رکود فنی» است (انقباض GDP طی ۲ سه ماهه متوالی). تولید صنعتی ماه اوت- یک نهاده اساسی در تولید ناخالص داخلی- به دنبال کاهش ۰٫۶ درصدی ماه ژوئیه، ماه گذشته نیز برخلاف انتظار ۰٫۵ درصد افت داشت. به طور کلی کاهش مجدد تولیدات صنعتی در سه ماهه سوم، تقریباً قطعی است، و شماری از اقتصاددانان را واداشته تا کاهش GDP را پیش‌بینی کنند. این دومین رکود ژاپن در طی دو سال خواهد بود (یعنی رکود مضاعف^۳)

اکنون آبه مجدداً یک سیاست جدید را با هدف قرار دادن رشد اسمی و نه واقعی تولید ناخالص داخلی مجدداً امتحان می‌کند. در نتیجه این به معنای بالا بردن تورم به همان اندازه رشد واقعی خواهد بود. آبه می‌گوید که هدف حکومت او، افزایش ۲۰ درصدی تولید ناخالص داخلی اسمی (پیش از تعدیل بر حسب تورم) تا سال ۲۰۲۰ است. این در واقع یک هدف بسیار ملایم به شمار می‌رود، یعنی عملاً کم‌تر از ۴ درصد رشد اسمی در سال (۲ درصد تورم و ۲ درصد GDP واقعی).

^۳ رکود مضاعف یا W-شکل، زمانی است که اقتصاد پس از تجربه رکود، با یک دوره کوتاه رونق رو به رو می‌شود و سپس دوره دیگری از رکود را تجربه می‌کند.

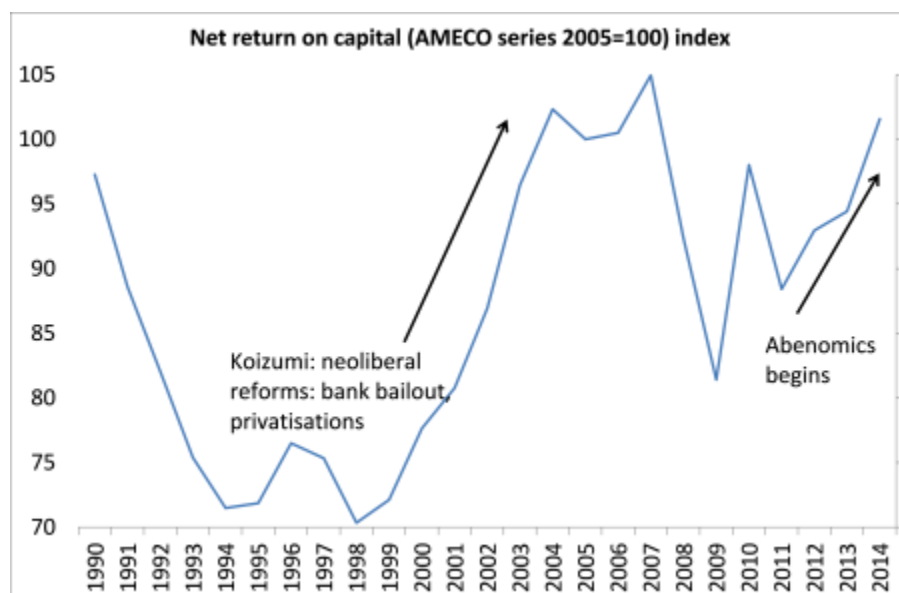


اما این هدف، چیزی است که دور اول «آبه نومیکس» از تحقق آن عاجز ماند و در دور دوم «آبه نومیکس» هم مطلقاً چیزی به چشم نمی خورد که دال بر موفقیت آن باشد. رشد GDP واقعی، از افزایش اشتغال به همراه افزایش بهره وری به ازای هر کارگر شاغل ناشی می شود. در شرایطی که اشتغال ساکن یا رو به کاهش است و رشد بهره وری کمتر از ۱ درصد در سال، در آن صورت برای تحقق هدف جدید، تورم می بایست به بیش از ۳ درصد در سال افزایش یابد. در دور اول «آبه نومیکس»، رشد GDP واقعی از سه ماهه نخست ۲۰۱۳ به بعد، به طور متوسط نسبت به سال قبل، ۰٫۵۸ درصد و رشد تورم به طور متوسط ۰٫۹۳ درصد بوده است.

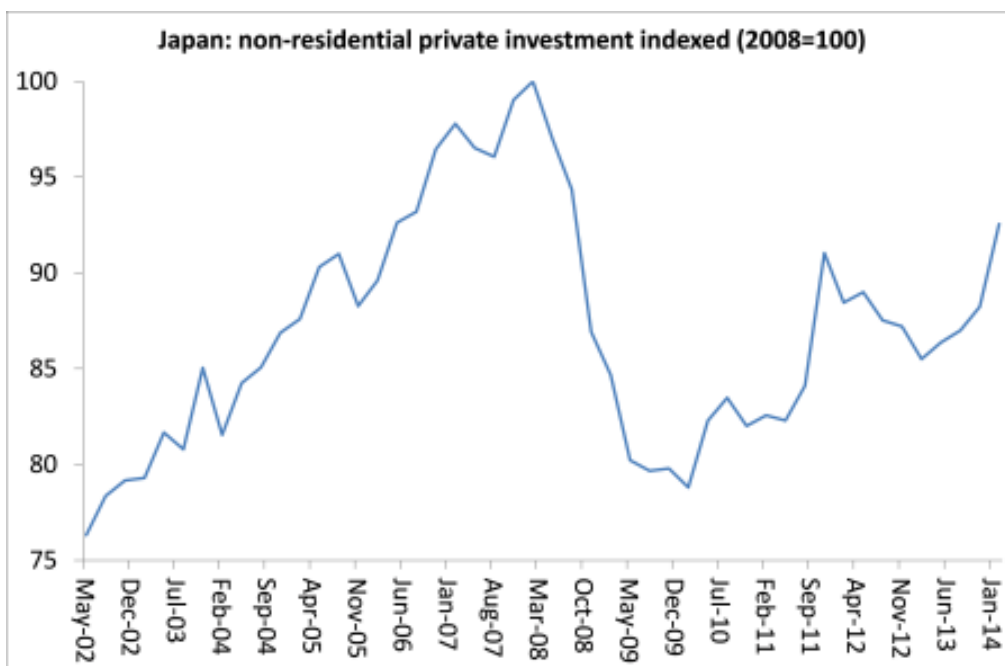
اکنون به نظر می رسد که اقتصاددانان کینزی، مانند پال کروگمن، شکست سیاست تسهیل پولی تحت «آبه نومیکس» را بپذیرند و در عوض الآن یک بسته انگیزشی بزرگ را پیشنهاد کنند، حتی اگر این بسته موجب بالاتر رفتن نسبت بدهی دولتی به GDP شود. اکنون اقتصاددانان کینزی استدلال می کنند که ما باید ژاپنی ها را متقاعد کنیم که این بدهی ها هرگز پرداخت نخواهند شد؛ به این ترتیب مردم شروع به خرج کردن خواهند کرد، چرا که انتظار افزایش تند تورم را دارند و این همان چیزی است که نیاز داریم! این منطق کج و معوج، کل پاسخ کینزگرایان به رکود ژاپن است.

اقتصاددانان کینزی و آبه به موضوع اصلی اشاره نمی کنند: چرا سرمایه گذاری شرکت های ژاپنی با وجود سودهای بالا، تا این حد آهسته است؟ درست است که سوددهی بنگاه های ژاپن بهبود یافته است، و این طرح

اصلی پشت «آبه نومیکس» بود. اما «آبه نومیکس» این کار را با فشردن شاخص های زندگی خانوارهای ژاپنی انجام داد. این پیامد سیاست های مدل کینزی بود!

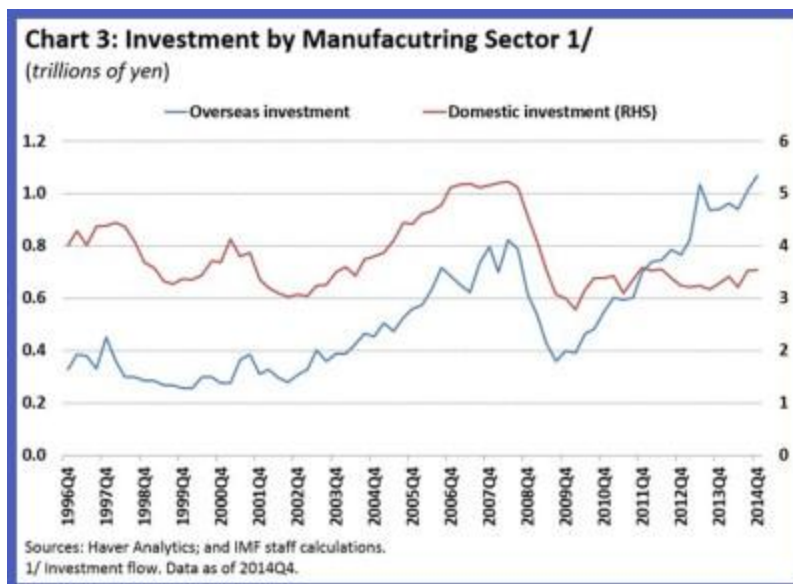


با این حال بهبود در سرمایه گذاری شرکت ها، به خصوص در شرکت های بزرگی که سرمایه گذاری شان اساساً طی چند سال گذشته یکنواخت بوده، همچنان ضعیف است. با در نظر داشتن این که در سیکل های قبلی، سرمایه گذاری شرکت ها به طور تنگاتنگی رد پای سوددهی را دنبال می کرده است، بهبود آهسته اخیر در سرمایه گذاری شرکت ها استثنا است. سرمایه گذاری شرکت ها هنوز پایین تر از نقطه اوج پیش از بحران است و نه چندان بالاتر از سال ۲۰۱۲.



یکی از خصوصیات قابل توجه بنگاه های ژاپن طی چند دهه گذشته، افزایش تولید برون مرزی^۴ است، که موقتاً به دلیل بحران مالی جهانی قطع شد. طی دو دهه گذشته، بنگاه های ژاپن به بیرون بسط یافته اند تا از کار ارزان بهره برداری کنند و تقاضا را در کشورهای میزبان بالا ببرند. سرمایه گذاری خارجی با نرخ معادل ۷ درصد در میانه دهه ۱۹۹۰ و ۱۲ درصد در میانه دهه ۲۰۰۰ تا پیش از بحران مالی جهانی رشد کرد. بنا به یافته های «صندوق بین المللی پول»، برای بنگاه های بزرگ، به ویژه بنگاه هایی که تولید را به خارج گسترش داده اند، سوددهی داخلی عامل کم اهمیت تری جهت سرمایه گذاری آن ها محسوب می شود.

^۴ برون مرز سپاری (Offshore Production): تولید و ساخت کالا یا مونتاژ در کشوری دیگر، به ویژه در کشوری با نیروی کار ارزان یا مقررات دست و پاگیر کم تر برای سرمایه داران.



سرمایه ژاپن به طور فزاینده ای در جستجوی سرمایه گذاری در آن سوی آب ها است، یعنی جایی که سوددهی بالاتری را انتظار دارد. بنابراین رشد اقتصادی، اشتغال و درآمد برای کارگر ژاپنی، در وضعیت کساد باقی می ماند. و بحران دوباره نزدیک می شود.

<https://thenextrecession.wordpress.com/2015/10/09/japan-double-dip/>

جنبش صلح و نارضایتی عمیق در ژاپن

تیموتی بی

جامعه ژاپن، در بحران عمیقی به سر می برد. پس از دهه ها رکود اقتصادی، نخبگان حاکم مشغول تلاش هایی نومیدانه برای احیای اقتصاد هستند، و در عین حال تلاش هایی برای تشدید جو ناسیونالیستی بر ضد چین برای بالا بردن میزان حمایت ها. با این وجود، جنبش توده ای اخیر در برابر تفسیر مجدد از ماده موسوم به «صلح طلبی» در قانون اساسی کشور، نشان می دهد که ظرفیت نظام سیاسی در حال رسیدن به محدودیت های خود است.

رژیم پسا جنگ ژاپن، زیر بار افزایش مالیات ها، پایان اشتغال مادام العمر و کاهش مالیاتی برای ابرشرکت ها، در حال خرد شدن است. پناه بردن دوباره به میلیتاریسم، تنها میخ دیگری بر تابوت توافقات پسا جنگ به شمار می رود. مشارکت انتخاباتی از ۶۹ درصد به ۵۳ درصد کاهش یافته، که این نشانه ای از فروریختن توهمات مردم نسبت به سیاست بورژوازی است. در عین حال، سهم حزب کمونیست از آرا در انتخابات سال گذشته، دو برابر شد و با رسیدن به ۱۳ درصد، ۲ میلیون رأی دیگر را به سوی خود جلب کرد. وضعیت برای تحولات پر تب و تاب انقلابی در ژاپن آماده است، و جنبش علیه تغییر ماده صلح طلبی در قانون اساسی، تنها آغاز این راه.

طبق ماده ۹ قانون اساسی ژاپن:

«مردم ژاپن، ضمن اشتیاق صادقانه به صلح بین المللی بر مبنای عدالت و نظم، برای همیشه جنگ را به عنوان حق حاکمیت ملت و استفاده یا تهدید به استفاده از جبر به عنوان ابزار حل و فصل منازعات بین المللی را انکار می کنند. برای تحقق هدف پاراگراف سابق، نیروهای زمینی، دریایی و هوایی، و همین طور سایر عوامل بالقوه جنگ، هرگز حفظ نخواهند شد. حق تعدی دولت، به رسمیت شناخته نخواهد شد.»

پس از دوره وحشت جنگ جهانی دوم، صلح طلبی به اجبار به مردم ژاپن تحمیل شد. ایالات متحده آمریکا مایل بود که تهدید از جانب یک قدرت نظامی مستقل در اقیانوس آرام را رفع کند، و به دنبال پیروزی، این فرصت را یافت تا ارتش ژاپن را مضحمل و عدم بکارگیری قوه قهریه را در قانون اساسی ژاپن جای دهد. با

این حال به زودی پیشمان شد. صلح طلبی در میان مردم ژاپن پایه های حمایتی پیدا کرد، چرا که مردم ژاپن آن را ابزاری برای هدایت هزینه های صرف شده در امور نظامی به سوی اهداف و وظایف اجتماعاً مفید می دیدند. ژئوپلیتیک جنگ سرد، امریکا را وادار به تحمل هزینه دفاع از ژاپن نمود.

همراه با محو شدن خاطرات جنگ جهانی، نیاز به مقابله با چین و اتحاد شوروی در منطقه افزایش یافت، و با پدیدار شدن سوده های بالقوه ارتش ژاپن، طبقات حاکم امریکا و ژاپن، آغاز به جستجوی راه هایی برای میلیتاریزه کردن دوباره دولت ژاپن کردند. این پروژه بدون اعتراض و مخالفت با آن پیش نرفته است. در همان حال که ژاپن از سال ۱۹۵۴ عملاً ارتشی را در قالب نیروی «دفاع از خود» داشته است، اما از سال ۱۹۹۲ تنها قادر به شرکت در مأموریت های «حافظ صلح» سازمان ملل متحد بوده، و تنها از سال ۲۰۰۴ در جنبه های حمایتی چنین مأموریت های شرکت داشته است. همه این ها در چهارچوب انحطاط امپریالیسم امریکا در حال رخ دادن هستند، در حالی که رقابت با امپریالیسم چین برای نفوذ منطقه ای رو به صعود است. امریکا به کمک ژاپن برای مهار کردن توسعه چین نیاز دارد و در عین حال بورژوازی ژاپن دیگر احساس نمی کند که امریکا توانایی دفاع از منافع آن را دارد.

با این وجود، علیرغم این روند آهسته میلیتاریسم، و نهایت تلاش های نخست وزیر ژاپن «شینزو آبه»، ماده ۹ قرار نیست به این زودی ها مورد تجدیدنظر قرار گیرد. پرولتاریای ژاپن متعهد به دفاع از آن چیزی است که «قانون اساسی صلح طلب» ژاپن می داند، و برای این منظور، خاطرات مبارزه ۱۹۶۰ در برابر پیمان امنیتی ژاپن با امریکا را زنده کرده است، پیمانی که خاک ژاپن را در اختیار پایگاه های نظامی امریکا قرار می داد.

مردم ژاپن علاقه ای به مداخله در ماجراجویی های امپریالیستی از طرف بورژوازی ژاپن و متحدین امریکایی آن ها ندارند. ماجراجویی های سابق امپریالیستی بورژوازی ژاپن، با ۳ میلیون نفر کشته در طی جنگ جهانی دوم و توحش گسترده در چین و کره، پایان خوشی نداشت. برنامه تسلیح مجدد، کم تر از ۲۴۰ میلیارد دلار هزینه نخواهد داشت، و این در حالی است که حکومت با ریاضت اقتصادی، فقرا را مجازات می کند.

«آبه» برای پراکنده کردن این اپوزیسیون مردمی، با معرفی ایده به اصطلاح «دفاع جمعی از خود» کارزاری را به منظور بازتفسیر قانون اساسی به راه انداخته است. این ایده، به نیروهای «دفاع از خود» در ژاپن اجازه می دهد که در عملیات «دفاع» از متحدین خود- به جای صرفاً محافظت از قلمرو ژاپن- شرکت و فروش سلاح

به قدرت های خارجی را تصویب کنند. این ایده در ژاپن بسیار بدنام است و در بین متخصصین حقوقی بحث های گسترده ای درباره ماهیت مغایر با قانون اساسی این اقدام وجود دارد. اما با یک اقتصاد دستخوش رکود، رشد نارضایتی اجتماعی و فروش بسیار پرمفعت سلاح در آینده نزدیک، حتی ابتدایی ترین حق دمکراتیک برای تصمیم گیری درباره تمایل یا عدم تمایل مردم به تغییر نظام قانون اساسی خودشان هم جایگاهی ندارد.

صلح طلبی در ژاپن، محصول توازن قوا پس از جنگ جهانی دوم، با انقلاب چین و صعود اتحاد جماهیر شوروی بود و نه تغییر فوری تصمیم طبقه حاکم ژاپن. جنگ و میلیتاریسم نه به خاطر سیاستمداران دمدمی مزاج و بدون «تعهد به صلح»، بلکه به دلیل تضادهای واقعی توسعه اقتصادی و اجتماعی رخ می دهند. مانورهای «آبه»، صرفاً تجلی نیازهای امپریالیسم ژاپن در این دوره است. میلیتاریسم و امپریالیسم نمی توانند از نظام سرمایه داری جدا شوند. بلکه الزاماً از آن نشأت می گیرند و در نهایت زمانی می توانند ریشه کن شوند که نظام سرمایه داری خود ملغا شده باشد. برای پایان دادن به جنگ، ما باید به سرمایه داری پایان دهیم! این جنبش نشان دهنده نخستین شکاف ها در درون رژیم است، و راه را برای یک مبارزه، نه فقط علیه امپریالیسم، که همین طور علیه خود سرمایه داری در یکی از کلیدی ترین دژهای نظام هموار می کند.

۳ نوامبر ۲۰۱۵

<http://www.marxist.com/peace-movement-reveals-deep-discontent-in-japan.htm>

شینزو آبه و تسریع روند میلیتاریزه کردن ژاپن

پیتر سیموندز

در بحبوحه وخامت رکود اقتصادی جهانی و تشدید تنش های ژئوپلتیک، «شینزو آبه»، نخست وزیر ژاپن، در حال شتاب دادن به برنامه میلیتاریستی خود است. در همان حال که حکومت در صدد است از طریق مصوبات قانونی پارلمان، محدودیت های قانون اساسی در قبال نیروهای مسلح را پس بزند، وزیر دفاع ژاپن خواهان افزایش ۲,۲ درصدی بودجه نظامی سال بعد به رقم بی سابقه ۵,۱ میلیارد ین، معادل با ۴۲ میلیارد دلار امریکا است.

افزایش بودجه نظامی که رسماً روز دو شنبه اعلام شد، چهارمین افزایش بودجه از زمان روی کار آمدن حکومت راست‌گرای «آبه» در سال ۲۰۱۲، به دنبال یک دهه کاهش هزینه های دفاعی است. این مبالغ اضافی اساساً برای تسلیحات جدید پیچیده، از جمله شش جنگنده اف ۳۵، سه پهباد مدرن «گلوبال هاوک»، ۱۷ هلیکوپتر تجسسی، نفربرهای خاکی-آبی (AAV)، و ساخت یک زیردریایی «کلاس سوزیو»، صرف خواهد شد.

حکومت اوپاما، به عنوان بخشی از سیاست موسوم به «محور آسیا» علیه چین، توکیو را تشویق به بالا بردن نیروهای مسلح خود و اتخاذ موضعی تهاجمی تر نسبت به پکن کرده است. از سال ۲۰۱۲ به این سو، حکومت آبه به تنش ها با چین بر سر جزایر مورد مناقشه سنکاکو - دیائوبو در دریای شرق چین، و همین طور حمایت از کارزار امریکا علیه ادعای مالکیت چین بر جزایر دریای جنوبی چین، شدت بخشیده است.

گسترش نیروی دفاعی ژاپن همراه با افزایش تدریجی حضور نظامی امریکا در سرتاسر منطقه اقیانوس هند-آرام، با هدف محاصره چین رخ می دهد. ژاپن عمیقاً در چهارچوب «طرح نبرد دریای-هوایی پنتاگون» علیه چین قرار دارد؛ بر مبنای این طرح، پایگاه های امریکا در ژاپن، کره جنوبی و گوآم، به عنوان سکوهای حملات هوایی و موشکی علیه ارتش و اهداف زیرساختی چین قابل تصور هستند.

تمرکز استراتژیک ژاپن بر ارتقای «دفاع جزیره ای» است - یعنی تقویت و بسط حضور نظامی در مجمع الجزایر جنوب شرقی نزدیک به خشکی چین. بودجه نظامی، علاوه بر خرید سخت افزارهای نیروی هوایی و دریایی،

شامل ساخت یک ایستگاه رادار در جزیره «یوناگونی»، بسط پایگاه نظامی در «میاکوجیما» و استقرار یک پایگاه جدید در «آمامی-اوشیما» خواهد شد.

حضور تدریجی نظامی ژاپن، این خطر را افزایش می دهد که وقوع یک سانحه یا محاسبه نادرست کوچک در یکی از انبوه نقاط اشتعال در آسیا، نزاعی را به ناگهان آغاز کند که تا سر حد یک جنگ جهانی، با مداخله دولت های برخوردار از سلاح های هسته ای، پیش رود. فروپاشی اقتصادی جهانی که در سال ۲۰۰۸ آغاز شد، این حرکت به سوی جنگ را تغذیه می کند. تمامی قدرت های اصلی، ضمن تقلاي شتابزده برای به چنگ آوردن بازارها، مواد خام و ذخایر کار ارزان، ولو از طرق نظامی، در جستجوی آن هستند که خود را به بهای رقبای شان از شر بحران اقتصادی خلاص کنند.

طی دو دهه گذشته، امپریالیسم امریکا، در تلاش برای استفاده از قدرت نظامی خود به منظور جبران انحطاط تاریخی و استقرار سلطه جهانی اش، در یک جنگ جنایتکارانه از پس دیگری در خاورمیانه، بالکان و آسیای میانه درگیر شده است. آلمان نیز همانند ژاپن، در حال کنار زدن محدودیت های دست و پا گیری است که به دنبال شکست خود در جنگ جهانی دوم، به آن تحمیل شده و همین طور مشغول تدارک استفاده از نیروهای مسلح خود برای پیگیری منافع آلمان در اروپا و سرتاسر جهان. درست همان طور که سیاست «محور آسیا» خطر جنگ با چین را دارد، کودتای فاشیستی سال ۲۰۱۴ در اوکراین نیز با مهندسی آلمان و امریکا، خطر رویارویی با روسیه را افزایش داده است.

در عین حال، همه حکومت ها، از جمله ژاپن، در تلاش اند که تنش های روبه رشد اجتماعی در داخل کشور خود را به سوی یک دشمن خارجی کانالیزه کنند. اقتصاد ژاپن از آهستگی اقتصادی چین به شدت ضربه دیده و تولید ناخالص داخلی آن در سه ماهه دوم سالی جاری با نرخ سالانه ۱٫۶ درصد کاهش داشته است. در همان حال که نرخ رسمی بیکاری در ماه ژوئیه تنها ۳٫۳ بود، شمار کارگران در مشاغل نامنظم در دوره حکومت آبه با ۱٫۵ میلیون نفر افزایش به تقریباً ۲۰ میلیون یا تقریباً ۴۰ درصد نیروی کار ژاپن جهش کرده است. میلیون ها نفر از جوانان مجبورند با والدین خود زندگی کنند و تعداد مردمی که کمک دولتی دریافت می کنند، به بیش از ۱٫۶ میلیون نفر در ماه مه رسید. فقر نسبی - کم تر از نیمی از میانه درآمد ملی - به رقم بی سابقه ۱۶ درصد جمعیت در سال گذشته رسید.

آبه به منظور جلب حمایت‌ها برای میلیتاریسم مجدد، به کارزاری تبلیغاتی با هدف سفیدکاری جنایات جنگی ارتش ژاپن در طول دهه‌های ۱۹۳۰ و ۱۹۴۰ دست زده است. بازدید او از معبد بدنام «یاسوکونی»، سمبل نیرومند میلیتاریسم ژاپن، در سال ۲۰۱۳، برای مشروعیت دادن به این ادعاها طراحی شد که ژاپن به جنگی برای رهایی در آسیا در برابر استعمار غربی دامن زده بود، و همین‌طور برای انکار توحش‌هایی نظیر «کشتار نانچینگ». آبه خود علناً کتاب‌های تاریخی درسی آمریکا را به دلیل اشاره به استفاده سیستماتیک ارتش ژاپن از تقریباً ۲۰۰ هزار «زن آسایشگر» (روسپی) که به بردگی جنسی وادار شدند، مورد انتقاد قرار داده است.

با این حال، جوّ ضدّ جنگ ریشه‌های عمیقی در ژاپن، و به خصوص در میان طبقه کارگر دارد. فتوحات استعماری امپریالیسم ژاپن در آسیا طی جنگ جهانی دوم، همراه بود با سرکوب وحشیانه دولت پلیسی در داخل. اپوزیسیون ضدّ جنگ دوباره و دوباره در دوره پسا جنگ سر برآورده است - اعتراضات گسترده علیه پیمان امنیتی ژاپن و ایالات متحده در سال ۱۹۶۰، تظاهرات علیه جنگ ویتنام در ده‌های ۱۹۶۰ و ۱۹۷۰، و اخیراً تظاهرات وسیع علیه مشارکت ژاپن در اشغال عراق به دست آمریکا از سال ۲۰۰۳.

قوانین امنیتی اخیر حکومت، که در حال حاضر در مجلس اعلاّی پارلمان ژاپن (دیت) در حال بحث است، منجر به اعتراض‌های مردمی وسیع شده است. هدف از این قانون‌گذاری، اعطای قدرت قانونی به «بازتفسیر» آبه از قانون اساسی کشور در سال گذشته، و مجاز کردن «دفاع جمعی از خود» - یعنی مشارکت در جنگ‌های تجاوزکارانه به رهبری آمریکا - است. همان‌طور که بسیار از حقوق‌دانان توضیح داده‌اند، این قوانین مستقیماً ماده ۹ قانون اساسی را نقض می‌کنند. این ماده، جنگ را برای همیشه انکار و اعلام می‌دارد که نیروهای زمینی، دریایی و هوایی هرگز حفظ نخواهند شد. این قوانین الگویی خواهند شد برای حذف کامل تمامی محدودیت‌های استفاده از ارتش برای پیگیری منافع امپریالیسم ژاپن.

اعتراض‌های وسیع ضدّ جنگ در برابر تصویب این قوانین، اواخر هفته گذشته به تقریباً ۱۲۰ هزار نفر در توکیو و راهپیمایی‌های کوچک‌تر در تقریباً ۲۰۰ منطقه دیگر سرتاسر کشور گسترش یافت. حکومت آبه با این وجود در حال پیش‌روی است و اطمینان دارد که احزاب حکومتی اپوزیسیون، نظیر حزب دمکرات ژاپن (DPJ) و حزب کمونیست ژاپن (JCP)، خصومت مردمی را به مجاری امن پارلمانی هدایت خواهند کرد. هم‌حزب دمکرات ژاپن و هم‌حزب کمونیست، حول مسأله کلیدی جزایر «سنکاکو - دیائویو»، از موضع حکومت آبه در برابر چین پشتیبانی کرده‌اند.

کارگران و جوانان در ژاپن، همانند همتایان خود در سرتاسر جهان، تنها با چرخش به سوی یک چشم انداز سیاسی جدید قادرند با لغزش خطرناک به سوی جنگ مقابله کنند. کمیته بین المللی انترناسیونال چهارم در بیانیه خود زیر عنوان «سوسیالیسم و مبارزه علیه جنگ» به تاریخ ۳ ژوئیه ۲۰۱۴، هشدار داد که جنگ نه فقط ممکن، بلکه اجتناب ناپذیر است، مگر آن که طبقه کارگر برای پایان دادن به سرمایه داری، وارد مداخله شود:

« تصادم منافع امپریالیسم و دولت-ملت، نشان دهنده آن است که تحت نظام سرمایه داری، سازماندهی عقلایی یک اقتصاد ادغام شده جهانی و بنابراین تکامل هماهنگ نیروهای مولد، امکان ناپذیر است. با این حال، همان تضادهایی که امپریالیسم را به لبه پرتگاه هل می دهند، انگیزه عینی انقلاب اجتماعی را نیز ارائه می کند. جهانی سازی تولید به رشد عظیم طبقه کارگر انجامیده است. تنها این نیروی اجتماعی که هیچ گونه وفاداری به هیچ ملتی ندارد، قادر به پایان دادن به نظام سود، به عنوان علت ریشه ای جنگ است.»

ما کارگران و جوانان ژاپن، سرتاسر آسیا و جهان را به حمایت و مشارکت در کارزاری تشویق می کنیم که کمیته بین المللی انترناسیونال چهارم، به منظور ایجاد جنبش متحد ضد جنگ طبقه کارگر جهانی، متکی بر برنامه و اصول انترناسیونالیسم سوسیالیستی، آغاز کرده است.

۲ سپتامبر ۲۰۱۵

<http://www.wsws.org/en/articles/2015/09/02/pers-s02.html>

اقتصاد آبه: افزایش سودآوری و... فلاکت

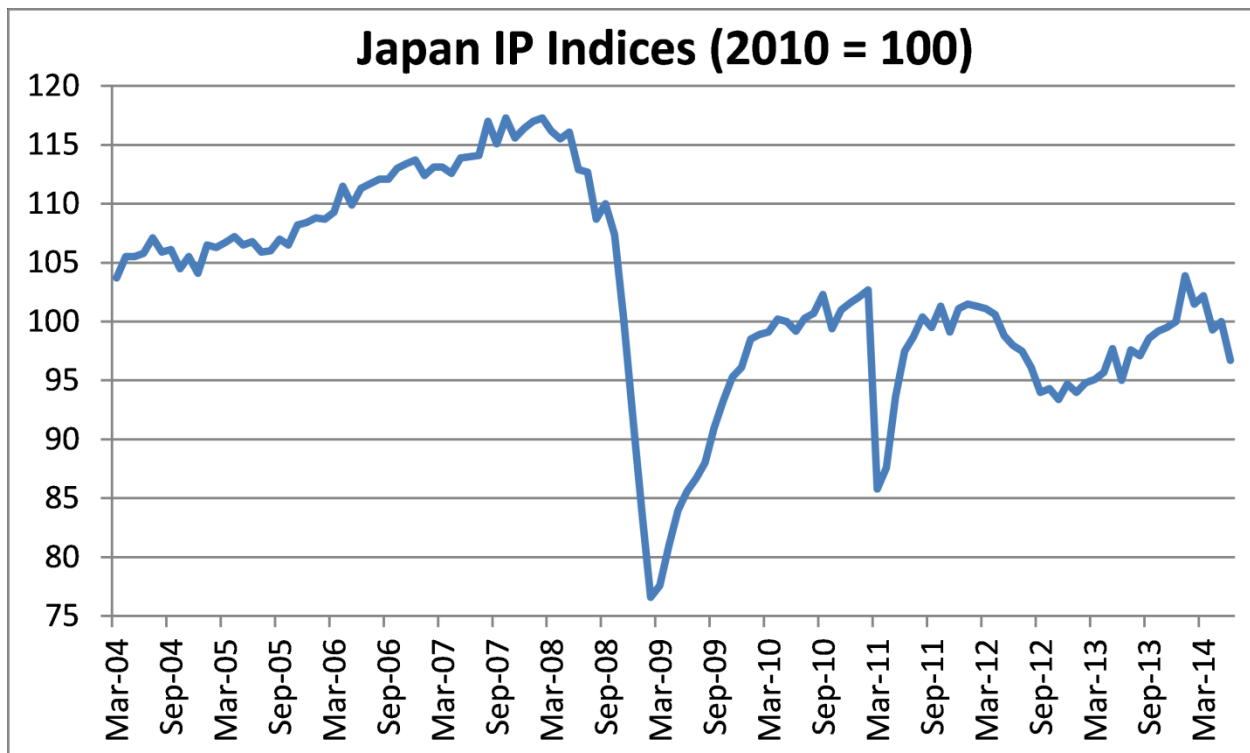
مایکل رابرتز

نوشته من در ماه ژوئن ۲۰۱۳، در حکم آب سردی بود بر دیدگاه های مثبتی که برخی نظیر «پال کروگمن» درباره طرح های نخست وزیر «شینزو آبه» برای احیای اقتصاد ژاپن از طریق ترکیبی از مشوق های مالی و پولی کینزی و ابزارهای نئولیبرالی «طرف عرضه» (به اصطلاح سه رکن رفرم در «اقتصاد آبه»)، ارائه می کردند. (۱)

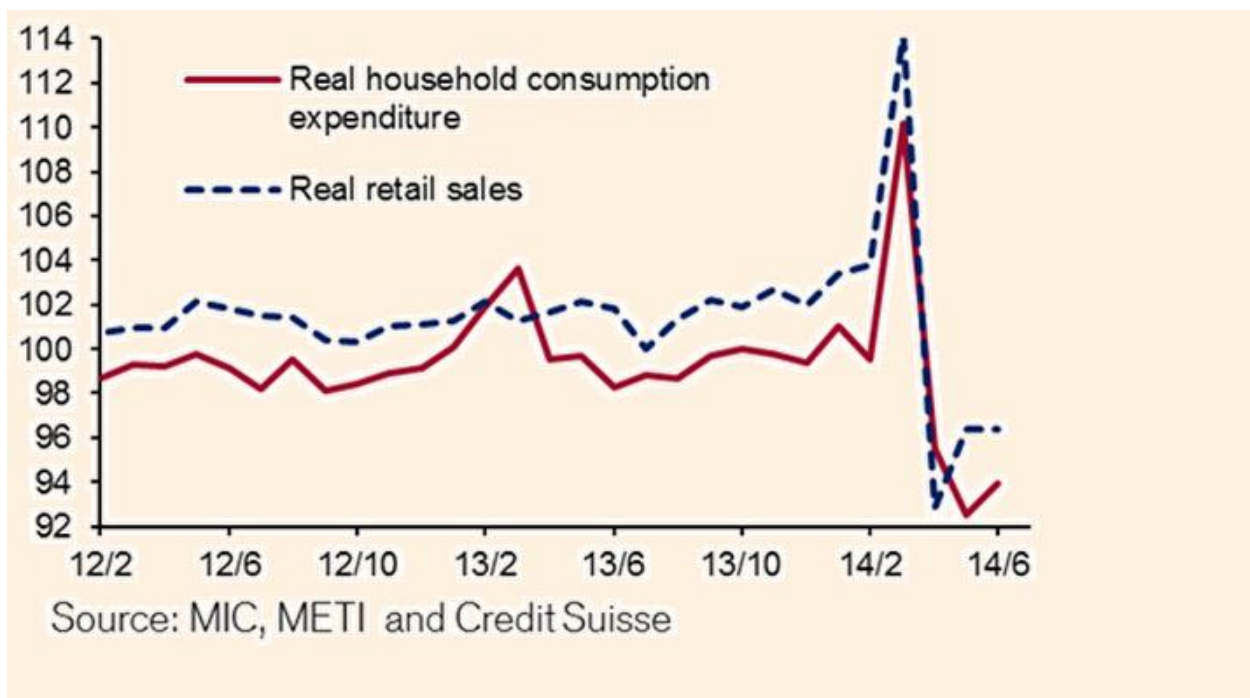
به گمان من سیاست های کینزی در دهه ۱۹۹۰ پس از انفجار حباب اعتباری ژاپن، برای بازگرداندن نرخ متوسط رشد دهه ۱۹۸۰ کار نکرد و این بار نیز کار نمی کند. من آن نوشته را با این عبارت به پایان بردم که: «حالا باید به این فرجه نگاه کرد».

طی یک سال بعد، این گونه به نظر می رسد که «اقتصاد آبه» دست کم از نظر مردم ژاپن در حال شکست است. بانک ژاپن ترازنامه خود را با «انتشار پول» (یا به طور دقیق تر با افزایش ذخایر بانک تجاری)، به ۵۰ درصد از تولید ناخالص داخلی - یعنی بیش از دو برابر سطح بانک مرکزی و بانک انگلستان پس از برنامه های «تزریق نقدینگی» - بسط داده است. ارزش واحد پول «ین» ژاپن سقوط کرده و بازار بورس ژاپن دستخوش رونق بوده است، اما اقتصاد ژاپن همچنان به آهستگی جلو می خزد. از زمان پایان رکود بزرگ، اقتصاد ژاپن بیش از ۱ درصد در سال رشد نداشته است. در دوره آبه، نرخ رشد به ۱,۸ درصد افزایش یافته، اما هنوز بهتر از دوره پیش از بحران نیست.

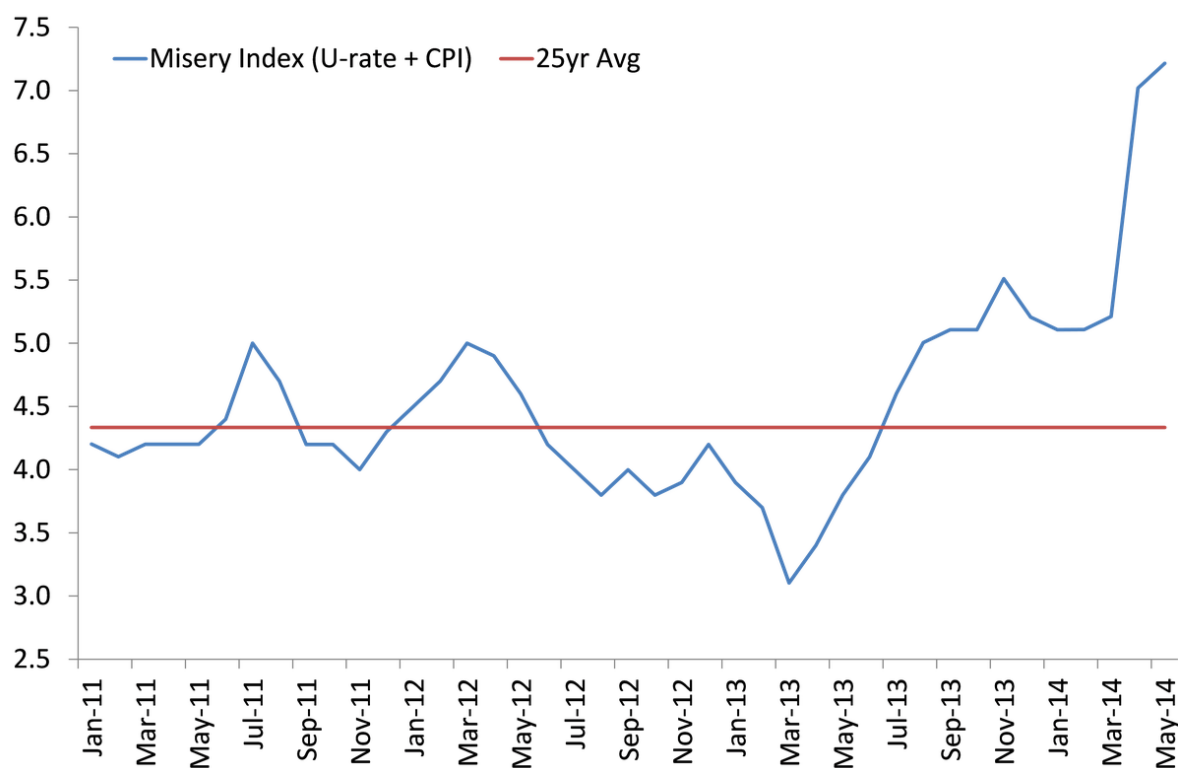
به علاوه شاخص تولید صنعتی پس از یک رونق مقدماتی در سال ۲۰۱۳، در حال کاهش در سال ۲۰۱۴ بوده است.



خرده فروشی، به عنوان شاخص رشد مصرف نیز وخیم است، به خصوص پس از اوج گیری تند مالیات بر فروش که حکومت آبه در ماه آوریل اعمال کرد.



در عین حال، تورم نیز افزایش یافته است که این خود جزئی از سیاست آگاهانه حکومت برای «تشویق» شرکت ها به سرمایه گذاری در انتظار سودهای بالاتر است. در نتیجه درآمدهای واقعی برای یک خانوار متوسط ژاپنی به طور قابل توجهی سقوط کرده است. شاخص به اصطلاح فلاکت (یعنی مجموع نرخ های تورم و بیکاری)، در بالاترین حد طی ۳۳ سال گذشته قرار دارد!

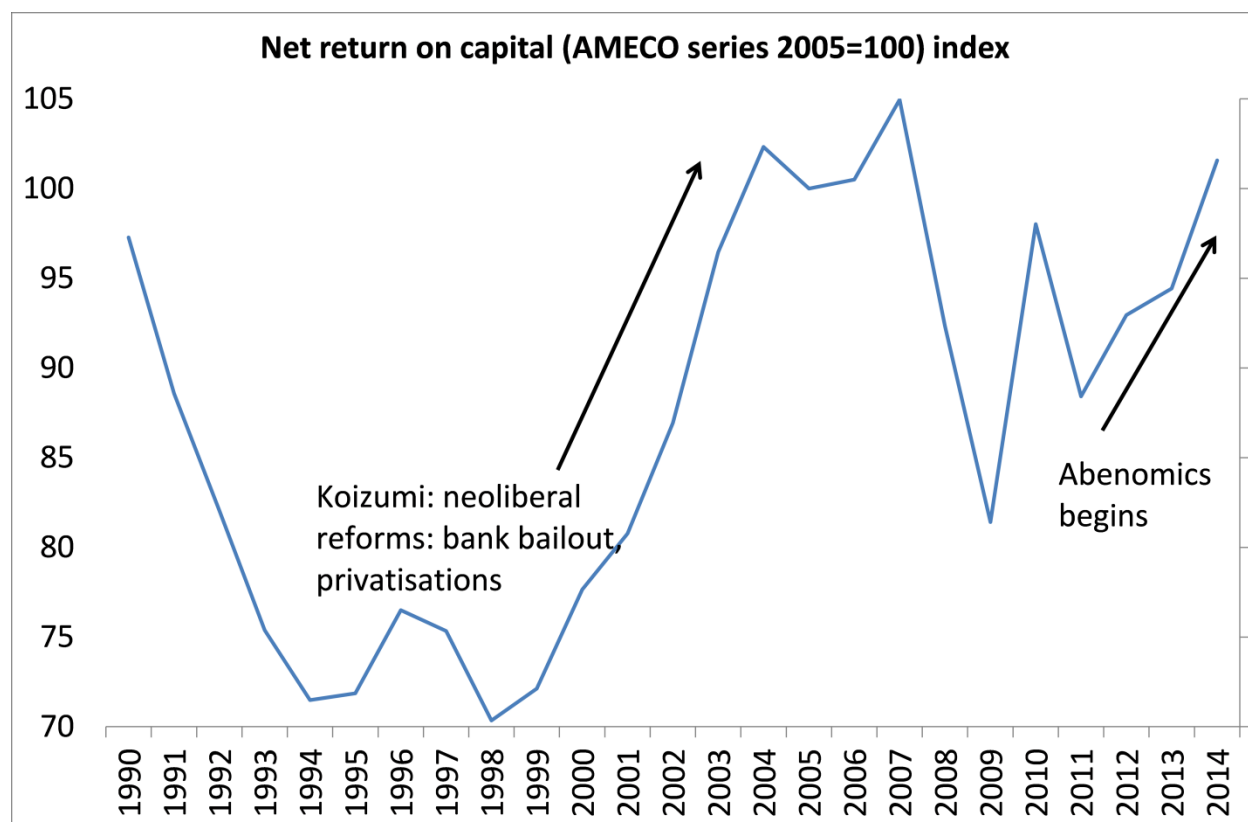


بنابراین آن چه طی «اقتصاد آبه» رخ داده، افزایش تند نرخ استثمار کارگران ژاپن و سقوط استانداردهای زندگی آن ها به منظور رونق بخشیدن به سودآوری است.

درست مانند اواخر دهه ۱۹۹۰، زمانی که نخست وزیر راست‌گرا و مدافع تاچر در ژاپن یعنی «کویزومی» روی کار آمد، سیاست های نئولیبرالی او قادر به بالا بردن سودآوری از کمترین میزان آن در دهه ۱۹۹۰ شد. اما این منجر به شورش مردم و بیرون راندن حکومت لیبرال دمکرات ها گردید، آن هم به امید این که اپوزیسیون دمکرات «چپ‌گرا» کمی در وخامت اوضاع تخفیف دهد. مردم ژاپن شدیداً ناامید بودند و سپس رکود بزرگ از راه رسید که سودآوری را به نرخ های پایین سابق کاهش دهد. در نهایت لیبرال دمکرات ها به رهبری فرد ناسیونالیست و راست‌گرایی مانند «آبه» به قدرت بازگشتند (آن هم در انتخاباتی با کمترین میزان آرا) (۳).

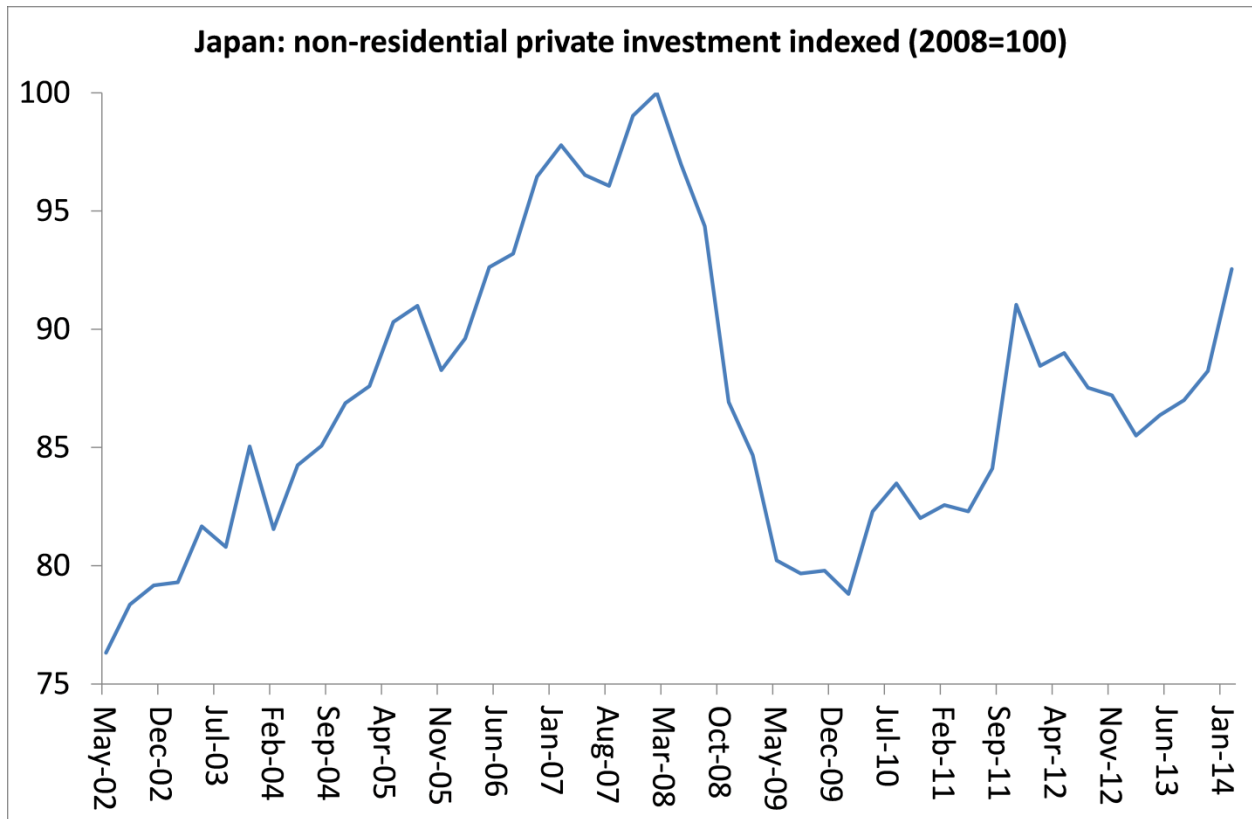
برنامه واقعی پشت «اقتصاد آبه»، بازگرداندن سودآوری سرمایه ژاپن است. «اقتصاد آبه» تلاش می کند که این کار را با فشردن استانداردهای زندگی خانوارهای ژاپن انجام دهد. این همان حوزه ای است که حکومت آبه در آن مشغول کسب موفقیت بوده است. و این درست پیامد سیاست های کینزی است!

اگر به خالص بازگشت سرمایه در ژاپن نگاه کند (طبق محاسبات پایگاه داده های Eurostat AMECO)، می توانیم ببینیم که پس از سال ۱۹۹۰، سودآوری ۳۰ درصد تا پیش از بهبود سریع آن در دوره کویزومی و متعاقباً فرارسیدن رکود بزرگ، سقوط کرد. سپس با وقوع رکود بزرگ، سودآوری ۲۵ درصد افت کرد. بهبود سودآوری پس از اتمام رکود بزرگ، مجدداً در سال ۲۰۱۱ با وقوع زلزله و فاجعه مراکز هسته ای تنزل پیدا کرد. اما «اقتصاد آبه» اکنون تأثیر خود را گذاشته است.

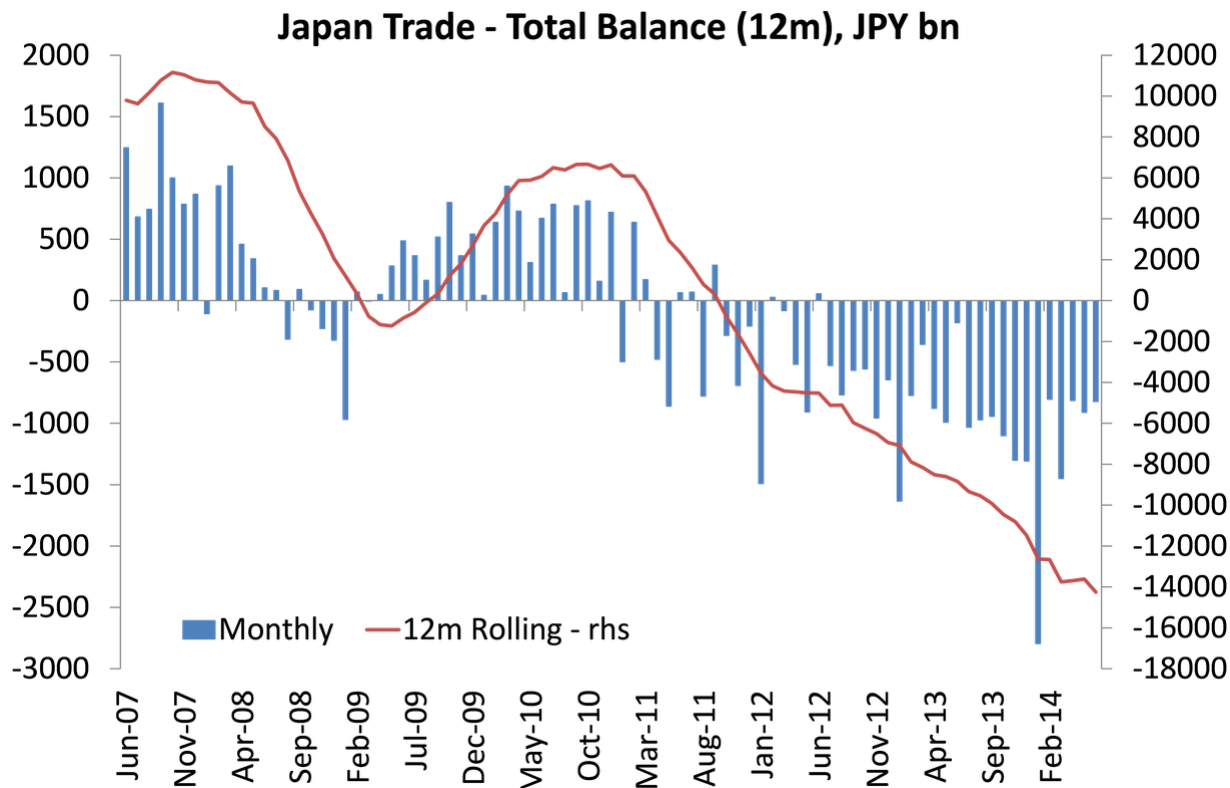


سودآوری بالاتر (اگرچه تنها کمی بالاتر از سال ۱۹۹۰ و هنوز ۵۰ درصد پایین تر از عصر طلایی دهه ۱۹۶۰)، تا به الآن به افزایش سرمایه گذاری شرکت ها و رشد صادرات نیانجامیده است. در عوض شرکت های ژاپن، درست مانند ایالات متحده و بریتانیا، ذخایر عظیمی از پول نقد را انباشت و (یا) در دارایی های مالی سرمایه گذاری کردند. شرکت ها به جای رونق بخشیدن به صادرات از طریق کاهش قیمت های صادراتی، سودهای

بیش‌تری برای خود به دست آوردند. در سال ۲۰۱۴، سرمایه‌گذاری واقعی شرکت‌ها تا درجه‌ای بهبود داشته است. اما هنوز پایین‌تر از نقطه‌ی اوج پیش از بحران جهانی است و نه چندان بالاتر از سال ۲۰۱۲.



وخامت وضعیت تراز تجاری ژاپن نیز هم‌چنان ادامه دارد...



... درحالی که بدهی حکومت در سطوحی نجومی به سر می برد.

شاید «اقتصاد آبه» اندکی برای شرکت های ژاپن جواب داده باشد، اما مطلقاً این کار را برای اکثریت مردم ژاپن انجام نداده است.

پانوشت:

(1) <https://thenextrecession.wordpress.com/2013/06/11/abenomics-a-keynesian-neoliberal/>

(2) <https://thenextrecession.wordpress.com/2012/12/16/japan-election-lowest-turnout-since-records-began/>

منبع:

<https://thenextrecession.wordpress.com/2014/07/30/abenomics-raises-profitability-and-misery/>

ظهور دوبارهٔ میلیتاریسم ژاپن

پیتر سیموندز

تصمیم کابینهٔ ژاپن در روز سه شنبه مبنی بر پذیرش بیانیه ای که با «بازتفسیر» قانون اساسی، مقولهٔ «دفاع جمعی از خود» را قانونی می سازد، یک نقطهٔ عطف تند در احیای میلیتاریسم ژاپن است. این بیانیه، به بهانهٔ کمک به سایر ملت ها، گام مهمی به سوی پایان دادن به محدودیت های قانون اساسی حول استفاده از نیروی نظامی است، که به این ترتیب به امپریالیسم ژاپن اجازه می دهد پیوندهای نظامی جدیدی را شکل بدهد و به جنگ های تجاوزکارانه ای در همکاری با متحدین خود دامن بزند.

هیچ کسی نباید فریب این ادعاهای نخست وزیر ژاپن، «شینزو آبه» را بخورد که گویی بیانیهٔ مذکور، با آن عبارات گنگ، ضامن آن است که ارتش ژاپن نیرویی برای صلح خواهد بود. حکومت های ژاپن یکی از پی دیگری، مادهٔ به اصطلاح «صلح طلبی» در قانون اساسی را که صراحتاً جنگ را محکوم و اعلام می کند که نیروهای مسلح هرگز حفظ نخواهند شد، از نو تفسیر کرده اند تا به این ترتیب به ژاپن امکان ایجاد یکی از سهمگین ترین ارتش های جهان را بدهند. اکنون آبه آزاد است آن چه را که «صلح طلبی پیشگیرانه» می نامد، دنبال کند؛ مفهومی که هیچ چیزی به جز پیگیری منافع اقتصادی و استراتژیک توکیو از طریق ابزارهای نظامی و تحریکات دیپلماتیک نیست.

بیانیهٔ ژاپن در بستر یک بحران اقتصادی عمیق جهانی رخ می دهد، بحرانی که رقابت های ژئوپلیتیک و تنش های سرتاسر جهان را تغذیه می کند. پیامد فوری تصمیم حکومت آبه، نشان دادن چراغ سبز به همکاری های به مراتب نزدیک تر ژاپن در چهارچوب سیاست «محور آسیا»ی حکومت اوباما و تدارکات آن برای جنگ با چین است. برنامه ریزان استراتژیک پنتاگون، پایگاه های نظامی امریکا در ژاپن را جزئی اساسی از هرگونه جنگ با چین مد نظر دارند.

سیاست «محور آسیا»ی اوباما، آسیای شرقی را به یک انبار باروت تبدیل کرده است. طی چهار سال گذشته، با تشویق واشنگتن، توکیو جدال با پکن بر سر جزایر «سنکاکو-دیائوبو» (جزایر صخره ای و خالی از سکنهٔ دریای شرقی چین) را از یک موضوع کوچک که چهار دهه در حال جوشیدن بوده، به یک مسألهٔ خطرناک تبدیل کرده است. کشتی ها و هواپیماهای ژاپنی و چینی امروز به طور مداوم مانورهای خطرناکی را در فاصلهٔ

بسیار کم از یک دیگر انجام می دهند که همین امر چشم انداز بروز یک سانحه یا محاسبه نادرست و تبدیل آن به یک درگیری آشکار را افزایش می دهد.

در همان حال که ژاپن اهداف خود را تحت پرچم اتحاد امریکا دنبال می کند، هیچ تضمینی نیست که این امر ادامه پیدا کند. واشنگتن با ترغیب فعالانه میلیتاریزه شدن دوباره ژاپن بنا به به اهداف کوتاه بینانه خود، به نظر می رسد فراموش می کند که دو قدرت امپریالیستی - ایالات متحده و ژاپن - جنگ خونینی را از ۱۹۴۱ تا ۱۹۴۵ داشتند که جان ده ها میلیون نفر را گرفت، آن هم دقیقاً به خاطر سلطه بر چین و منطقه آسیا-اقیانوسیه. حکومت اوپاما، بازتفسیر حکومت آبه از همان قانون اساسی را ستوده است که پس از اشغال گری امریکا در دوره پسا جنگ، در تلاش برای مهار میلیتاریسم ژاپن تدوین شده بود.

در بحبوحه فروپاشی اقتصادی جهانی، طبقه حاکم ژاپن به جد از ضعف و آسیب پذیری خود پس از دو دهه رکود اقتصادی آگاه است. امپریالیسم ژاپن، از آغاز «اصلاحات میچی» در سال ۱۸۶۸، وادار به توسل به میلیتاریسم شده است تا از منافع خود در برابر رقبای نیرومندتر دفاع کند. آبه در حال تسلیح مجدد و تقویت پیوندهایی در سرتاسر منطقه و جهان است، به خصوص به منظور پیشبرد اهداف نخبگان حاکم ژاپن - چه در تباری با امریکا، چه به طور مستقل و چه در برابر آن.

ماه ژانویه، آبه در سخنرانی خود در «فروم اقتصاد جهانی» در «داووس»، وضعیت کنونی آسیا را به وضعیت اروپای پیش از جنگ جهانی اول ارتباط داد. آبه با یک مقایسه نادرست میان چین امروز و امپریالیسم آلمان در سال ۱۹۱۴، تلاش کرد پکن را «تجاوز کار» و «توسعه طلب» معرفی کند تا برنامه حکومت خود را برای میلیتاریزه شدن دوباره توجیه کند.

با این حال، شباهت های دنیای امروز و یک قرن پیش که بسیاری از مفسرین اشاره می کنند، یک حقیقت بنیادی را در خود دارد. تضادهای بنیادی سرمایه داری که در دو جنگ جهانی طی قرن بیستم فوران کرد، بشریت را به طور مهارناپذیری به سوی یک آتش افروزی مهیب پرتاب می کنند. میلیتاریزه شدن دوباره ژاپن، هشداری برای کارگران و جوانان در هر جایی است که این تحرک به سوی جنگ، در حال شدت گرفتن است.

تدارکات حکومت آبه برای جنگ، مانند همتایان او در سرتاسر جهان، شانه به شانه یک کارزار ایدئولوژیک برای سفیدکاری جنایات مهیب امپریالیسم ژاپن در دهه های ۱۹۳۰ و ۱۹۴۰ پیش می رود. هدف از تحریفات

تاریخی، ایجاد پاگاهی از هواداران اجتماعی جنگ است. اما غارت های میلیتاریسم ژاپن و روش های دولت پلیسی آن نیز هم چون داغی ماندگار بر آگاهی طبقه کارگر ژاپن باقی ماند. به همین دلیل است که آبه به روش های ضد دموکراتیک «بازتفسیر» متوسل شد. هر گونه تلاش برای اصلاح قانون اساسی، به دلیل مخالفت گسترده کارگران محکوم به شکست خواهد بود.

هیچ تردیدی نیست که احیای میلیتاریسم ژاپن، تنش هایی را با چین و سرتاسر آسیا تشدید خواهد کرد. ارتش های ژاپن توحش مهبیی را به نمایش گذاردند، از کره و چین تا مالایا، اندونزی، و بخش اعظم آسیای جنوب شرقی. حکومت های چین و کره جنوبی، در تلاش برای بالا نگاه داشتن پایگاه حمایتی ناچیز خود در جامعه و توجیه حرکت خود به سوی میلیتاریسم، از این خاطرات برای شدت دادن به ناسیونالیسم و شووینیسم در داخل بهره برداری می کنند. در فیلیپین، حکومت آکینو از آن جا که خود را در صف تحركات جنگی توکیو و واشنگتن در برابر پکن قرار می دهد، در جستوی آن است که خاطرات اشغالگری ژاپن در دوره جنگ را دفن کند.

در ژاپن، چین، ایالات متحده و سرتاسر جهان، مخالف گسترده مردمی در برابر سر بر آوردن خطر جنگ و میلیتاریسم وجود دارد، اما این فضا هیچ نمودی در دستگاه سیاسی هیچ کشوری نمی یابد. تنها ابزار جلوگیری از یک جنگ جهانی جدید، عبارت است از ایجاد یک جنبش متحد متشکل از طبقات کارگر ژاپن، چین، امریکا، سرتاسر آسیا و جهان برای الغای سرمایه داری و استقرار سوسیالیسم در سطح جهانی. این همان چیزی است که کمیته بین المللی انترناسیونال چهارم به تنهایی متعهد به مبارزه برای آن است.

۳ ژوئیه ۲۰۱۴

احیای میلیتاریسم ژاپن

پیتر سیموندز

با گذشت تقریباً هفت دهه از پایان جنگ جهانی دوم، حکومت راست‌گرای «شینزو آبه»، نخست وزیر ژاپن، به سرعت در حال میلیتاریزه کردن دوباره کشور، رها کردن نیروهای مسلح از قیدوبندهای حقوقی یا قانون اساسی، و تجدیدنظر در تاریخ به منظور سفیدکاری جنایات و قساوت‌های گذشته امپریالیسم ژاپن است.

آبه مشغول تهاجمی ایدئولوژیک است که بازدید اخیر او در تاریخ ۲۶ دسامبر از معبد بدنام «یاسوکونی»- معبد کشته شدگان جنگ ژاپن، از جمله ۱۴ تن از جنایتکاران تراز اول این جنگ- نشانه‌ای از آن بود. همان ماه، او چهار تن از شخصیت‌های راست‌گرا را به هیئت مدیره سازمان ملی رادیو و تلویزیون ژاپن (NHK) وارد کرد تا جهت‌گیری سیاسی خود را تغییر دهد.

اهداف این انتصاب‌ها به سرعت برملا شده است. اواخر ماه ژانویه، سرپرست جدید NHK، «کاتسوتو مومی»، با توجیه سوء استفاده سیستماتیک ارتش سلطنتی از صدها هزار زن به عنوان برده جنسی در دهه‌های ۱۹۳۰ و ۱۹۴۰، موجب خشم عمومی شد. «مومی» بابت این اظهار نظر خصوصی خود در مقام سرپرست سازمان عذرخواهی کرد، اما ملاحظات خود را پس نگرفت.

همین هفته، یکی دیگر از گماشتگان آبه به نام «نائوکی هیاکوتا»، اعلام کرد که «تجاوز نانچینگ»، به عنوان یکی از بدترین وحشی‌گری‌های قرن بیستم، «هرگز اتفاق نیفتاد».

در سال ۱۹۳۷، سربازان ژاپن وارد این شهر شدند و طی چند هفته چنان موجی از تجاوز، قتل و ویرانی را آغاز کردند که طی آن تا ۳۰۰ هزار شهروند غیرنظامی و سرباز چینی کشته شدند.

با این وجود «هیاکوتا» ادعا کرد که «کشتار نانچینگ» رویدادی ساختگی است با هدف پنهان‌سازی جنایات آمریکا در انداختن بمب‌های اتمی بر هیروشیما و ناگازاکی. این ادعایی است که تا به الان به گروه‌های راست افراطی حاشیه‌ای محدود بوده است. آن‌ها جنایات هولناک امپریالیسم ژاپن در دهه‌های ۱۹۳۰ و ۱۹۴۰ را با اشاره به جنایات امپریالیسم آمریکا در جریان جنگ جهانی دوم توجیه می‌کنند.

انکار جنایتی در مقایس «تجاوز نانجینگ»، تنها یک معنا دارد: این تدارکی ایدئولوژیک برای جنگ های جدید و توحش جدید است.

حکومت ژاپن تنها نیست. پنج سال پس از فوران بحران مالی جهانی سال ۲۰۰۸، سرمایه داری در باتلاق رکود اقتصادی و آشفتگی مالی فرو رفته و در هر گوشه جهان، رقابت های مابین امپریالیست ها، مداخلات نواستعماری و توطئه های دیپلماتیک را تغذیه می کند.

تصادفی نیست در همان حال که آبه مشغول بازسازی میلیتاریسم ژاپن است، حکومت ائتلافی جدید آلمان نیز سیاست سابق محدودیت نظامی خود را زیر پا می گذارد. حکومت ژاپن تنها حکومتی نیست که تاریخ را از نو می نویسد. حکومت های بریتانیا و استرالیا نیز علاوه بر سایرین از سالگرد جنگ جهانی اول بهره برداری می کنند تا حمام خونی را ستایش کنند که جان میلیون ها نفر را در جنگ میان امپریالیست برای مستعمرات، بازارها و سلطه استراتژیک گرفت.

عامل اصلی بی ثبات کننده سیاست جهان، صعود میلیتاریسم امریکا است. مداخلات نواستعماری به رهبری امریکا، کشورهای افغانستان، عراق، لیبی، و سوریه را ویران کرده است. ایالات متحده به اسم سیاست «محور آسیا»ی اوباما، درگیر تهاجم همه جانبه دیپلماتیک برای تضعیف چین و محاصره نظامی آن است.

حکومت اوباما مسئول ترغیب ژاپن به اتخاذ سیاستی تهاجمی تر نسبت به چین است و نقطه اشتعال جدید و خطرناکی را در دریای شرق چین ایجاد می کند؛ یعنی: جزایر مورد مناقشه سنکاکو-دیائویو. دیروز وزیر خارجه امریکا، جان کری، با همتای ژاپنی خود دیدار و مجدداً تصریح کرد که واشنگتن توکیو را به جنگ با چین بر سر این جزایر صخره ای خالی از سکنه باز خواهد گرداند.

ایالات متحده با تحت فشار قرار دادن ژاپن برای میلیتاریزه شدن، نیروهایی سیاسی را به حرکت واداشته که قادر به کنترل شان نیست. حکومت آبه، ضمن تصریح اتحاد امریکا و ژاپن، مصمم است از منافع امپریالیسم ژاپن دفاع کند.

آبه از زمان روی کار آمدن در دسامبر ۲۰۱۲، بودجه نظامی را بالا برده و یک «شورای امنیت ملی» را برای متمرکز کردن سیاست خارجی و دفاعی در دستان خود ایجاد کرده است. او در صدد است که به محدودیت های قانون اساسی حول مداخله نیروهای مسلح در جنگ های تجاوزکارانه پایان دهد.

این احیای میلیتاریسم هم برای پیگیری منافع امپریالیسم ژاپن در خارج است و هم هدایت کردن تنش های حاصل از رشد بحران اجتماعی در داخل به سوی یک «دشمن» خارجی. آبه با وعده پایان دادن به دو دهه تورم منفی و رکود اقتصادی به قدرت رسید؛ با این حال «اقتصاد آبه»، با رونق بخشیدن به بازارهای سهام اما ناتوانی از ایجاد رشد پایدار، نشان داده که خیالی واهی است.

ماه گذشته، آبه به روشنی در «اجلاس اقتصاد جهانی» در «داووس» برنامه خود را ترسیم کرد. او روشن کرد که امپریالیسم ژاپن قرار نیست از جایگاه خود به عنوان قدرت اصلی آسیا صرف نظر کند.

آبه با بی اعتنایی به کسانی که ژاپن را «سرزمین غروب آفتاب» توصیف می کردند، تأکید کرد که «طلوع جدیدی» در کار است. توصیف او از چین به عنوان یک قدرت جدید تجاوزکار و قابل مقایسه با آلمان پیش از جنگ جهانی اول، به موازات ترسیم اصلاحات بازار-محور برای تبدیل ژاپن به یکی از «تجارت پسندترین اماکن در جهان» بود.

در دستگاه سیاسی ژاپن اعتراض قابل توجهی نسبت به راست روی های آبه به سوی میلیتاریسم وجود ندارد. «حزب دمکرات ژاپن» همراه با «حزب کمونیست ژاپن» ضمن انتقادهایی ملایم از حکومت، تماماً از ادعای ژاپن نسبت به جزایر مورد مناقشه در دریای شرق چین - به عنوان موضوع مرکزی در تنش های رو به رشد با چین - پشتیبانی می کنند.

با این حال طبقه کارگر، تاریخی طولانی از ضدیت با میلیتاریسم ژاپن دارد. جنایات رژیم دوره جنگ در دهه های ۱۹۳۰ و ۱۹۴۰، به وحشی گری های خارجی نظیر «کشتار نانجینگ» محدود نشد. «توکو» یا «پلیس تفتیش عقاید»، در زمینه محو کردن تمامی اشکال انتقاد یا مخالفت به خصوص در میان کارگران، همان قدر بی رحم بود که گشتاپوی نازی ها در آلمان. قانون اخیراً تصویب شده آبه در زمینه حفظ اسرار محرمانه دولتی، اعتراضات وسیعی را در ژاپن به دنبال داشت، دقیقاً از این رو که این قانون، یادآور «قانون حفظ صلح» در سال ۱۹۲۵ است که نقش «توکو» را به شدت افزایش می داد.

حملات تحریک امیر آبه به چین، نظرات گماشته او در NHK مبنی بر رد «تجاوز نانجینگ» و تحولات مرتبط، هشدار تندی برای کارگران و جوانان ژاپن و دیگر کشورها است. تدارکات برای جنگ، همراه اند با کارزار دروغ پردازی و میهن پرستی افراطی که خبر از جنگی طبقاتی در برابر طبقه کارگر می دهد. کارگران

می توانند تحرک به سوی جنگ و یورش به استانداردهای زندگی و حقوق دمکراتیک خود را تنها با متحد کردن مبارزه شان در سطح جهانی حول یک برنامه سوسیالیستی برای پایان دادن به نظام ورشکسته سود، متوقف کنند.

۸ فوریه ۲۰۱۴

<https://www.wsws.org/en/articles/2014/02/08/pers-f08.html>

احیای میلیتاریسم ژاپن

پیتر سیموندز

۳ اوت ۲۰۱۳

حکومت راست‌گرای نخست وزیر ژاپن، «شینزو آبه»، هفته گذشته با انتشار گزارش وزارت دفاع که برای نخستین بار پیشنهاد برخورداری ژاپن از ظرفیت‌های حملات تهاجمی را مطرح می‌کرد، گام دیگری به سوی بازتسلیح و احیای میلیتاریسم ژاپن برداشت.

آبه از زمان روی کار آمدن در ماه دسامبر گذشته، به سرعت به سوی اجرای پلاتفرم خود مبنی بر ساختن «یک ژاپن نیرومند» و برخوردار از «ارتشی نیرومند» خیز برداشته است. حکومت حزب «لیبرال دمکرات» او هزینه‌های نظامی را برای نخستین بار طی یک دهه افزایش داده و به تنش‌ها با چین بر سر جزایر مورد مناقشه «سنکاکو-دیائویو» در دریای شرق چین ادامه داده است. گزارشی که وزارت دفاع ماه گذشته منتشر کرد، برای نخستین بار روی چین و نه کره شمالی به عنوان «تهدید» اصلی متمرکز می‌شد.

صعود میلیتاریسم ژاپن عامدانه از سوی حکومت اواما و به عنوان بخشی از سیاست «محور آسیا»، با هدف محاصره نظامی چین، ترغیب شده است. واشنگتن مکرراً از توکیو خواسته است که «نقش استراتژیک» بزرگ-تری ایفا کند و در جدال سال گذشته حکومت سابق «حزب دمکرات ژاپن» با چین بر سر جزایر مورد مناقشه، از آن پشتیبانی کرده است. آبه اکنون برای گسترش ارتش ژاپن و پایان دادن به قیدوبندهای ماده موسوم به «صلح طلبی» در قانون اساسی پسا جنگ جهانی دوم ژاپن، در حال بهره برداری از سیاست «محور آسیا» است.

گزارش هفته گذشته، اگرچه هنوز «دفاع از خود» را توجیه می‌کرد، خواهان «توانمندی‌های جامع» برای مقابله با حملات موشک‌های بالستیک می‌شد که الزاماً شامل نیروی هوایی و ظرفیت‌های موشکی قادر به حمله به پایگاه‌های موشکی دشمن خواهد شد. «ایتسونوری اونودرا»، وزیر دفاع ژاپن، پیشنهاد کرد که در صورت رویارویی ژاپن با تهدید، ارتش ژاپن به حملاتی پیشگیرانه دست بزند. این گزارش برای افزایش «دفاع از جزیره» پیشنهاد ایجاد نیرویی مشابه با تفنگداران نیروی دریایی آمریکا را داده بود که قادر به انجام عملیات آبی-خاکی باشد.

حکومت حزب لیبرال دمکرات ژاپن، به اسم «دفاع» مشغول ایجاد ظرفیت های نظامی تهاجمی است تا منافع استراتژیک امپریالیسم ژاپن را، چه در تباری با امریکا و چه به تنهایی، بی رحمانه دنبال کند. آبه، که به دیدگاه های ناسیونالیستی راست گرایش مشهور است، تصمیم قاطع خود به اصلاح قانون اساسی را برای ابراز «ژاپنی بودن» و «ارزش های سنتی» پنهان نکرده است. این ها اسم رمز رژیم نظامی دوره جنگ در دهه های ۱۹۳۰ و ۱۹۴۰، سمبل و کارنامه توحش و تجاوز آن است.

معاون نخست وزیر و وزیر مالیه کشور، «تارو آسو»، در حالی که عمیقاً با مانع اپوزیسیون مردمی گسترده در برابر تغییر قانون اساسی و احیای میلیتاریسم ژاپن رو به رو شده، روز دوشنبه به مؤسسه راست گرای افراطی «بنیادهای ملی» گفت که حکومت باید از رژیم نازی های آلمان بیاموزد: «ما باید بی سر و صدا پیش برویم. یک روز مردم فهمیدند که قانون اساسی وایمار به قانون اساسی نازی ها تغییر پیدا کرده است. هیچ کسی متوجه نشده بود. چرا ما از این رویکرد نمی آموزیم؟»

هرچند آسو بعداً از این ملاحظه خود «عقب نشینی» کرد، اما بدون تردید مقصودش همان چیزی بود که به صراحت به زبان آورد. حزب لیبرال دمکرات، نماینده بخش های مسلط طبقه حاکم ژاپن است که همواره قانون اساسی پسا جنگ و دمکراسی پارلمانی را سد راه منافعشان می دیده اند. در میانه عظیم ترین بحران اقتصادی از زمان «بحران بزرگ» دهه ۱۹۳۰، حکومت، همانند همتایان خود در سطح جهان، بی رحمانه در حال انداختن بار به گردن رقبای خارجی خود- از جمله از طرق نظامی- و همین طور به گردن طبقه کارگر در داخل است.

نظرات «آسو» هشدار تندی از روش های ضد دمکراتیکی است که حکومت آبه از آن برای اعمال تغییر در قانون اساسی استفاده خواهد کرد. حزب لیبرال دمکرات پیشنویس پیشنهادی قانون اساسی را در ماه آوریل منتشر کرد که نه فقط «ماده صلح طلبی» کنونی را خنثی می کند، بلکه حقوق دمکراتیک ابتدایی را نیز با حذف هرگونه ارجاع به «حقوق» مندرج در قانون اساسی، تحمیل «وظایف» به دولت، و ایجاد شرایط برای برقراری حکومت فوق العاده و انتصاب دوباره امپراتور در منصب پیش از جنگ او به عنوان سرپرست دولت، تضعیف می کند.

حرکت سریع به راست از سوی حکومت آبه، یک تلاش نومیدانه برای بازگرداندن موقعیت ژاپن به عنوان قدرت امپریالیستی برتر در آسیا پس از دو دهه رکود اقتصادی و صعود چین به عنوان دومین اقتصاد بزرگ جهان برای سبقت گرفتن از ژاپن است. چرخش به سوی میلیتاریسم به موازات برنامه اقتصادی آبه یا «آبه نومیکس»، بر مبنای کاهش ارزش «ین» به منظور تضعیف رقبای تجاری به خصوص چین و کره جنوبی و اعمال ریاضت بی رحمانه به کارگران است.

سیاست های حکومت آبه، انعکاسی است از پاسخ بورژوازی ژاپن به بحران وال استریت در سال ۱۹۲۹ و آغاز بحران بزرگ دهه ۱۹۳۰. با سقوط صادرات ژاپن و سقوط آزاد رشد اقتصادی، ارتش، با پشتیبانی امپراتور، به جستجوی غلبه بر بحران از طریق بازتسلیح، تهاجم به «منچوری» در سال ۱۹۳۱ و به طور کلی چین در سال ۱۹۳۷ بر آمد- حرکت هایی که با منافع امپریالیسم امریکا تصادم داشت و به جنگ سال ۱۹۴۱ منجر شد.

عروج میلیتاریسم، همراه شد با سرکوب وحشیانه هرگونه اعتراض طبقه کارگر. ترور نخست وزیر «اینوکای تسویوشی» در مه ۱۹۳۲ به دست راست های افراطی- افسران رده پایین نیروی دریایی و دانشجویان دانشکده افسری نیروی زمینی- نشانی بود از پایان دموکراسی پارلمانی نقداً بازمانده از رشد، و رژیمی که زیر سلطه ارتش قرار داشت و باقی مانده های حقوق دموکراتیک را ملغاً و نهایتاً تمامی احزاب و سازمان ها را تابع دولت کرد.

استقرار دوباره سرمایه داری ژاپن بعد از جنگ جهانی دوم تحت اشغال امریکا، وابسته بود به درهم شکستن طبقه کارگر رو به صعود، و بیش از هر چیز از طریق خیانت های «حزب کمونیست ژاپن». قانون اساسی پساجنگ که از سوی اشغالگران امریکایی تدوین شده بود، برای فرونشاندن خصومت مردمی گسترده نسبت به رژیم میلیتاریست دوره جنگ و برای تضمین این که ژاپن به جنگ علیه امریکا باز نخواهد گشت، طراحی شد. اما حزب لیبرال دموکرات، که تقریباً بی وقفه از ۱۹۵۵ تا ۲۰۰۹ بر کشور حکام بود، هرگز از گذشته میلیتاریستی خود گسست نکرد و مدت ها است که به جاه طلبی های بازگشت «سنت های» دوره جنگ پناه برده است.

دشمنی ریشه دار طبقه کارگر ژاپن با جنگ، میلیتاریسم و اشکال استبدادی حاکمیت، هیچ مجرای بروزی در دستگاه سیاسی نمی یابد؛ از جمله در درون حزب کمونیست (استالینیست) ژاپن که در در منجلاب ناسیونالیسم

فرو رفته است. درست مانند دههٔ ۱۹۳۰، حکومت های ژاپن و سرتاسر جهان، در جستجوی آن هستند که خود را به واسطهٔ سیاست هایی که به جنگ، ریاضت و دیکتاتوری ختم خواهد شد، از بحران اقتصادی جهانی رها کنند. ضرورت مبرم برای کارگران و جوانان ژاپن، عبارت است از ساختن یک حزب حقیقتاً انقلابی به عنوان بخشی از کمیتهٔ بین المللی انترناسیونال چهارم، به مثابهٔ جزئی از مبارزهٔ طبقهٔ کارگر بین المللی برای الغای نظام ورشکستهٔ سرمایه داری.

<https://www.wsws.org/en/articles/2013/08/03/pers-a03.html>

ظهور دوباره میلیتاریسم ژاپن

جان چان

۱۳ ژوئیه ۲۰۱۳

گزارش اخیر وزارت دفاع ژاپن که روز سه شنبه منتشر شد، نشانه بی چون و چرای دیگری از تجدید دوباره میلیتاریسم تحت حکومت راست‌گرای نخست‌وزیر ژاپن، «شینزو آبه» است. این گزارش، لحنی خصمانه نسبت به چین دارد و قویاً بر گسترش ظرفیت‌های نظامی ژاپن و برقراری پیوندهایی با واشنگتن تأکید می‌کند.

«حزب لیبرال دمکرات» (LDP) دسامبر گذشته در انتخاباتی که ناسیونالیسم و میلیتاریسم ژاپن بر آن حکمفرما بود، پیروز شد. آبه، حکومت سابق «حزب دمکرات ژاپن» (DPJ) را به دلیل ناتوانی از اتخاذ یک موضع سخت در برابر چین حول موضوع جزایر «سنکاکو-دیائویو» محکوم کرده و وعده ایحاد یک «ملت قوی» و «ارتش قوی» را داده بود.

حکومت اوباما در امریکا عامدانه ظهور دوباره میلیتاریسم ژاپن را به عنوان بخشی از سیاست «محور آسیا»ی خود با هدف محاصره چین، تغذیه کرده است. کاخ سفید، ژاپن را به اتخاذ موضعی تهاجمی تر در آسیای شمال شرقی، بهبود ظرفیت‌های نظامی، و رها کردن آن از قید و بندهای ماده به اصطلاح «صلح طلبی» در قانون اساسی این کشور، ترغیب کرده است.

گزارش مذکور، پیامد وعده آبه به بازگشت مجدد به سیاست دفاعی ژاپن است. این سند به دو اقدام با خصلتی شدیداً تهاجمی اشاره می‌کند. نخست، نیاز به یک ظرفیت حمله پیشگیرانه در برابر پایگاه‌های دشمن در خارج، و دوم، ایجاد یک نیروی ژاپنی مشابه با نیروی تفنگداران دریایی ایالات متحده امریکا.

آبه در تلاش برای دور زدن قانون اساسی - که «نیروهای دفاع از خود» ژاپن را به محافظت از قلمرو ژاپن محدود می‌کند - حملات پیشگیرانه را به عنوان «دفاع از خود» در برابر حملات موشکی بالقوه توجیه کرده است. به همین ترتیب، نیروی دریایی ژاپن به بهانه این که ارتش باید ظرفیت «جنگ جزیره‌ای» برای دفاع از مجمع‌الجزایر طولانی خود، به خصوص جزیره‌های مورد مناقشه با چین را داشته باشند، در حال توسعه یافتن است.

ساخت چنین ظرفیت های نظامی در ژاپن، با تدارکات امریکا برای جنگ با چین جفت و جور شده است. پایگاه های امریکا در ژاپن، بخشی مهم از طرح های «نبرد دریایی-هوایی» پنتاگون است برای راه اندازی حملات هوایی و موشکی ویرانگر به پایگاه های نظامی چین و شبکه های مخابرات، همراه با محاصره فلج کننده نیروی دریایی آن.

برخلاف گزارش های دفاعی سابق ژاپن، این مورد آخر تمرکز را از کره شمالی به «تهدید» از سوی چین چرخش داده است. این گزارش ۲۰ صفحه را به چین و ارتش آن اختصاص می دهد، و پکن را برای نخستین بار متهم به تلاش برای «تغییر وضع موجود به اجبار بنا به تصریح خود، که با نظم موجود قانون بین المللی ناسازگار است» می کند. در واقع، حکومت پیشین «حزب دمکرات ژاپن»، عامدانه منازعه «سنکاکو-دیائویو» با چین را از طریق «ملی سازی» این جزایر در سال گذشته ملتهب کرد.

آبه به سرعت گام هایی را برای تقویت ارتش ژاپن برداشته است. اوایل امسال، او نخستین افزایش بودجه نظامی در طول بیش از یک دهه را اعلام داشت. او در حال حرکت به سوی تعدیل قانون اساسی است تا اجازه دهد که «نیروهای دفاع از خود» به یک «ارتش معمول» تبدیل شوند. در جبهه ایدئولوژیک، او وقایع اثبات شده تاریخی درباره وحشی گری های ژاپن در دوره جنگ را، نظیر وادار کردن زنان به بردگی جنسی، به چالش کشیده است.

گزارش مذکور، در میانه تنش های رو به رشد با چین منتشر شد. نیروهای ژاپن، از جمله یک ناو بزرگ حامل هلیکوپتر، در چهارچوب سناریویی که دال بر درگیری با چین است، برای انجام یک رزمایش مشترک به ساحل غربی امریکا ارسال شدند. در عین حال، چین و روسیه نیز به تازگی بزرگترین رزمایش دریایی مشترک خود را در دریای ژاپن برگزار کرده اند. این هشدار روشنی است به ژاپن و امریکا.

چین با بهره برداری از گزارش ژاپن، به ناسیونالیسم در داخل کشور شدت داد و خاطره اشغال وحشیانه چین به دست ژاپن در دهه های ۱۹۳۰ و ۱۹۴۰ را زنده کرد. پکن هشدار داد که «تدارکات جنگی، حضور نظامی و مانورهای مکرر نظامی» از سوی ژاپن، نگرانی هایی را درباره «مقاصد واقعی و جهت های آتی آن» افزایش داده است.

گزارش ژاپن، چین را به عنوان یک کشور تشنه ذخایر توصیف می کند که به دلیل بحران های درونی نظیر گسترش شکاف ثروت و فقر، نارضایتی قومی و فساد، از هم گسسته است، و به سوی سیاست خارجی گستاخانه تری، به عنوان ابزاری برای منحرف کردن تنش های اجتماعی در داخل، کشیده می شود.

اما همین را می توان در مورد سرمایه داری ژاپن گفت. پس از دو دهه رکود اقتصادی، آبه در جستجوی آن است که به بهای رقبای خود و از خلال سیاست های اقتصادی و نظامی تهاجمی تر، مانع افول ژاپن شود. او به آتش جو ناسیونالیستی می دمد تا توجه را از شکاف اجتماعی میان فقر و ثروت منحرف کند؛ شکافی که ناگزیر با اجرای تمهیدات ریاضتی از سوی حکومت، حادث تر خواهد شد.

رژیم میلیتاریست ژاپن در واکنش به بحران بزرگ دهه ۱۹۳۰، به سوی جنگ های استعماری در آسیا حرکت کرد و بی رحمانه مخالفت از سوی طبقه کارگر و فقرای روستایی را در داخل درهم شکست. حکومت آبه نیز با تدارک برای سرکوب مقاومت مردمی در برابر برنامه راست گرا و حامی سرمایه داران او، در جستجوی تضعیف حقوق دمکراتیک است.

پیش نویس قانون اساسی که «حزب لیبرال دمکرات» ارائه کرد، ضمانت های رسمی برای حقوق دمکراتیک پایه ای را حذف کرده و در عوض بر «ارزش های سنتی» ژاپن، یعنی وظیفه شهروندان به اطاعت از دولت، تأکید می کند. به علاوه، نخست وزیر از قدرت اعمال «وضعیت فوق العاده» در صورت جنگ و همین طور در صورت «آشوب اجتماعی به دلیل ستیزهای داخلی»، برخوردار خواهد بود.

کل دستگاه سیاسی ژاپن، در حال صف بندی در پشت تدارکات آبه برای جنگ است. در طی انتخابات سال قبل، تمامی احزاب اصلی خواهان دفاع از جزایر «سنکاکو-دیائویو» به عنوان بخشی از قلمرو ژاپن بودند. «یوکیو هاتویاما»، نخست وزیر پیشین از «حزب دمکرات ژاپن»، اخیراً حتی به دلیل پیشنهاد این که ژاپن باید بحث با چین را بر سر این جزایر به رسمیت بشناسد، به عنوان «خائن» نکوهش شده است.

در میان کارگران عادی، خصومت عمیقی نسبت به احیای میلیتاریسم ژاپن و جنگ احساس می شود. اما این خصومت، هیچ مجرای برای ابراز در کانال های سیاسی رسمی پیدا نمی کند. اتحاد ژاپن با امریکا، به کرات اعتراض های وسیعی را برانگیخته است، به خصوص این اواخر علیه تصمیم به اعزام سربازان به حمایت از اشغال عراق به دست امریکا.

خطر درگیری رو به رشد است، چرا که سیاست «محور آسیا»ی امریکا به مسابقهٔ تسلیحاتی در آسیا دامن می‌زند و نقاط اشتعال نظیر شبهٔ جزیرهٔ کره را ملتهب می‌کند و حتی نقاط جدید خطرناکی از این دست را ایجاد می‌کند. تنها راهی که کارگران و جوانان ژاپن می‌توانند در مقابل جنگ بایستند، متحد شدن با برادران و خواهران طبقاتی خود در چین، ایالات متحده و سرتاسر جهان در نبردی برای الغای نظامی سرمایه، این علت ریشه‌ای جنگ، است.

این به معنای ساختن شاخهٔ ژاپنی کمیتهٔ بین‌المللی انترناسیونال چهارم، جنبش تروتسکیستی جهانی است، که به تنهایی مشغول مبارزه برای بسیج طبقهٔ کارگر بر مبنای انترناسیونالیسم سوسیالیستی در جهت پایان دادن به جنگ افروزی‌های حکومت‌های جهان، ریاضت و دیکتاتوری است.

<https://www.wsws.org/en/articles/2013/07/13/japa-j13.html>

هفتادمین سالگرد بمباران هیروشیما

پیتر سیموندز

هفتاد سال پیش در این روز، هواپیمای بمب اکن «B-29» امریکا بمب اتم را بر فراز شهر «هیروشیما»ی ژاپن رها کرد. انفجار مهیبی که معادل بود با ۱۳ هزار تن «تی ان تی»، بلافاصله یا طی ساعتی پس از وقوع انفجار، ۸۰ هزار نفر یا برابر با ۳۰ درصد جمعیت، کشته برجای گذاشت و عمده شهر را ویران کرد. سه روز بعد، در تاریخ ۹ اوت ۱۹۴۵، ایالات متحده بمب اتمی دیگری را بر شهر «ناکازاکی» انداخت که ۴۰ هزار نفر دیگر را درجا به کام مرگ کشید.

مردم بسیار دیگری متعاقباً از جراحات وارده، از جمله بیماری های ناشی از پرتوهای رادیواکتیو جان باختند. تخمین های صورت گرفته از شمار کل مردان، زنان و کودکان جان باخته از انفجار این دو بمب، بین ۲۰۰ تا ۳۵۰ هزار نفر طی تنها چهار ماه نخست برآورده شده است. در سال بعد، مردم بیش تری از سرطان خون و سایر بیماری های سرطانی ناشی از سطح بالای پرتوهای رادیواکتو جان خود را از دست دادند. برای کسانی که جان به در بردند، تصاویر و صحنه های وحشتناک اجساد و مرگ، زخم های روانی عمیق برجای گذاشت. اقدام واشنگتن در به کارگیری سلاح های هسته ای علیه جمعیت غیرنظامی، نه فقط یک اقدام جنایتکارانه بود، بلکه برای همیشه این اسطوره را درهم شکست که ایالات متحده نیروی خواهان دمکراسی و ضوابط اخلاقی است. امپریالیسم امریکا اهداف خود برای تضمین سلطه بر آسیا را همان قدر بی رحمی و با شقاوت دنبال کرد که رقیب ژاپنی آن. با بمباران هیروشیما و ناکازاکی، ایالات متحده هدف خود برای هژمونی جهانی در عصر پسا جنگ جهانی دوم را به جهان اعلام داشت.

مقیاس این توحش، با حجم عظیم دروغ هایی که برای دفاع از آن به کار گرفته شده است تناسب دارد. در شرایطی که هیروشیما و ناکازاکی هر یک تنها از تسهیلات و صنعت نظامی ناچیزی برخوردار بودند، استفاده از یک سلاح کشتار جمعی در این ابعاد، تنها برای «ایجاد بهت و ترس» در نه فقط رژیم میلیتاریستی ژاپن، که جهان بود.

توجیه اصلی پرزیدنت هری ترومن که تا به امروز به کرات تکرار شده، این بود که بمب های اتمی برای «نجان جان انسان»ها استفاده شد. یعنی با وادار کردن ژاپن به تسلیم فوری، تبدیل این دو شهر به خاکستر مانع از تهاجم امریکا به ژاپن شد که می توانست به تلفات بسیار بیش تر امریکایی ها و ژاپنی ها بیانجامد.

تمامی جنبه های این استدلال، یا کذب است یا معیوب. تخمین های صورت گرفته از شمار تلفات ناشی از تهاجم امریکا عامدانه بالا برده شد تا زمینه برای استفاده از سلاح های اتمی مهیا شود. طرح های پیشنهادی برخی دانشمندان درباره بمبی که ظرفیت تخریب آن می بایست با فرودآوردن آن در یک ناحیه خالی از سکنه به رژیم ژاپن نمایش داده می شد، از سوی حکومت ترومن رد شد.

علاوه بر این، توکیو پیش تر طرح های صلح آزما (Peace Feeler) را پیش کشیده بود. نیروی دریایی و هوایی ژاپن اساساً نابود شده و بخش اعظم صنعت آن به دنبال بمباران های بی امان امریکا از هم پاشیده بود. ایالات متحده با استفاده از بمب های آتش زایی که برای ایجاد توفان های آتش طراحی شده بود، ظرفیت خود را برای با خاک یکسان کردن شهرهای ژاپن نمایش داده بود. بمباران توکیو با بمب های آتش زای در مه ۱۹۴۵- که خود یک جنایت جنگی بود- منجر به مرگ تقریباً ۸۷ هزار نفر در طی یک شب شد.

«کنفرانس پست دام» در ژوئیه ۱۹۴۵، با شرکت ایالات متحده، بریتانیا و اتحاد شوروی، به ژاپن اولتیماتوم «تسلیم بی قید و شرط» را داده بود. به دنبال بمباران هیروشیما، ضربه نهایی برای توکیو عبارت بود از ورود اتحاد شوروی به جنگ اقیانوس آرام در روز هشتم اوت و تهاجم آن به منچوری که تحت اشغال ژاپن قرار داشت. انگیزه پشت تصمیم ترومن برای به کارگیری دومین سلاح اتمی علیه ناکازاکی- یک روز بعد- تصمیم قاطع واشنگتن برای تضمین آن بود که ایالات متحده ژاپن را به زانو در خواهد آورد- تسلیمی که روز ۱۵ اوت با سخنرانی امپراتور وقت، هیروهیتو برای مردم صورت گرفت.

استفاده امریکا از سلاح های هسته ای، برای ارعاب نه فقط رژیم ژاپن، که مهم تر از همه اتحاد شوروی بود و همین طور تضمین سلطه جهانی پساجنگ امریکا. حکومت ترومن طرح هدف گرفتن یک ناحیه خالی از سکنه را رد کرد، چرا که قصد داشت نه فقط نابودی عظیم یک بمب اتمی، که همین طور تمایل واشنگتن به استفاده از آن علیه مردم غیرنظامی را به جهانیان اعلام کند.

با گذشت هفتاد سال و در میانهٔ تعمیق فروپاشی اقتصادی به دنبال بحران مالی جهانی سال ۲۰۰۸، تنش های ژئوپلیتیک و خطر یک جنگ جهانی سوم به سرعت رو به رشد هستند. تناقضات بنیادی سرمایه داری - بین اقتصاد جهانی و نظام منسوخ دولت ملت ها، و همین بین طور تولید اجتماعی شده و مالیکت خصوصی بر ابزار تولید - که به دو جنگ جهانی در قرن بیستم منجر شد، در حال ایجاد شرایط برای یک آتش افروزی جهانی دیگر هستند.

امروز مهم ترین عامل بی ثبات کننده در سیاست جهانی، ایالات متحدهٔ امریکا است. از زمان فروپاشی اتحاد شوروی در سال ۱۹۹۱، واشنگتن همواره برای جبران انحطاط اقتصادی خود به کاربرد نیروی نظامی در سرتاسر جهان - از جمله در خاورمیانه، بالکان و آسیای مرکزی - پناه برده است.

در سال گذشته، توطئه های و مداخلات واشنگتن، به خصوص علیه چین و روسیه، خصلتی به مراتب بی پرواتر به خود گرفته است.

کودتای فاشیستی سال گذشته در اوکراین، با مهندسی امریکا و آلمان، همراه شده با تحرکات نظامی نانو در اروپای شرق علیه روسیه که این خود خطر رویارویی میان قدرت های هسته ای را بالا برده است. در سوی دیگر «اوراسیا»، سیاست موسوم به «محور آسیا»ی امریکا، به شکل خطرناکی نقاط قابل اشتعال منطقه را ملتهب کرده، از جمله «دریای جنوبی چین» که می تواند جرقهٔ جنگ را میان ایالات متحده و چین روشن کند.

تمامی قدرت های امپریالیستی اصلی در حال تدارک جنگ هستند. آلمان و ژاپن به سرعت مشغول کنار گذاشتن قید و بندهای پساجنگی که نیروی مسلح آنان را محدود می کند، و آغاز نظامی گری مجدد هستند. امپریالیسم آلمان و ژاپن، در همان حال که فعلاً در چهارچوب اتحاد با امریکا عمل می کنند، منافع اقتصادی و استراتژیک خود را دارند که می تواند آن ها را تقابل با امریکا قرار دهد. باید به یاد آورد که آخرین جنگ میان ایالات متحده و ژاپن بر سر این بود که کدام قدرت قرار است بر چین و آسیا سلطه داشته باشد.

جنگ جهانی دوم با بمب های اتم پایان یافت. جنگ سوم، ناگزیر با کاربرد سلاح های هسته ای آغاز خواهد شد که آن چه در هیروشیما و ناکازاکی استفاده شد در مقابل آن کوچک خواهد بود. تصمیم قاطع امپریالیسم امریکا برای حفظ و تقویت برتری هسته ای خود، با طرح های آن برای سرمایه گذاری ۱ تریلیون دلار طی

۳۰ سال آتی برای به روزرسانی زرادخانه سلاح های هسته ای و سیستم های نقل و انتقال خود، برجسته می شود.

انداختن بمب های اتمی بر ژاپن در هفتاد سال پیش، این درس را به ما می دهد که ایالات متحده، و مسلماً تمامی قدرت های امپریالیستی، در مسیر پیگیری بی رحمانه منافع خود، هیچ جا متوقف نخواهند شد- حتی اگر این بقای بشر را به مخاطره بیندازد. تنها نیروی اجتماعی که مانع از لغزیدن جهان به سوی یک فاجعه هسته ای اشود، طبقه کارگر جهانی است، آن هم از طریق مبارزه انقلابی برای الغای نظام سود. این است اهمیت کارزاری که امروز کمیته بین المللی انترناسیونال چهارم و بخش های آن در نقاط مختلف جهان برای برپایی یک جنبش ضد جنگ متشکل از کارگران و متکی بر انترناسیونالیسم سوسیالیستی، به راه انداخته است.

۶ اوت ۲۰۱۵

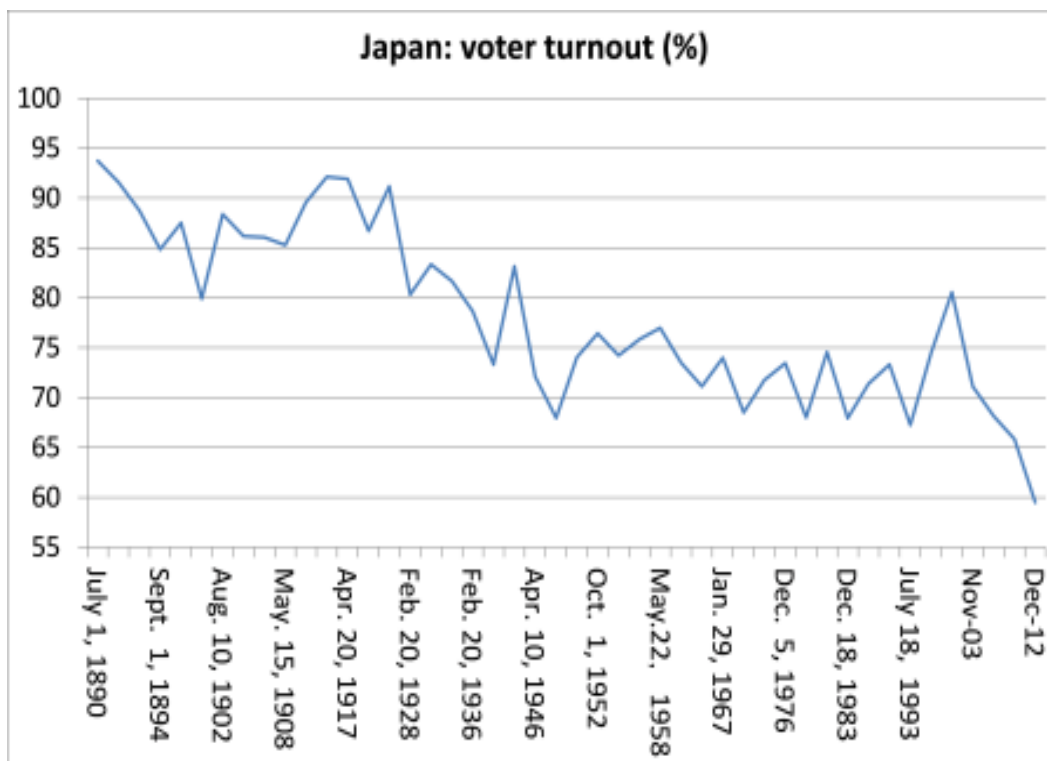
<http://www.wsws.org/en/articles/2015/08/06/pers-a06.html>

انتخابات ژاپن: کم‌ترین میزان مشارکت از زمان آغاز ثبت داده‌ها

مایکل رابرتز

مهم‌ترین حزب اصلی راست-میانه و حامی سرمایه‌داری در ژاپن، یعنی حزب «لیبرال دموکرات» (LDP) به رهبری شینزو آبه، در انتخابات عمومی روز یکشنبه برای نمایندگان مجلس سفلی کشور، به پیروزی قابل توجهی دست یافته است. بنابراین حزبی که پس از جنگ جهانی دوم به وسیلهٔ امریکایی‌ها برای تثبیت دموکراسی سرمایه‌داری در ژاپن ابداع شد و طی ۶۵ سال متوالی اکثریت را در دست داشته است، پس از طی چهار سال بی‌اعتنایی عمومی، باری دیگر به صحنه بازگشته است.

آن چه رسانه‌ها را به وجد می‌آورد این است که LDP و متحد ائتلافی او، یعنی کومیتو، احتمالاً به کرسی‌های کافی برای به دست آوردن دو سوم اکثریت در مجلس سفلی دسترسی دارند، و این یعنی دولت می‌تواند تضمین کند که مسیر سیاست‌هایش از طرف مجلس سنای علیا-یعنی جایی که حزب دموکرات (DP) به عنوان حزب شکست‌خوردهٔ دولت، اکثریت را در دست دارد-بلوکه نخواهد شد. شکست حزب دموکرات انعکاس زیادی داشته است، چرا که ناتوانی این حزب از انجام وعده‌های خود-یعنی شفافیت دولت، کاهش بوروکراسی و پایان دادن به رکود اقتصادی (آن چه "دهه‌های بربادرفته" نامیده می‌شود) که سرمایه‌داری ژاپن از زمان پایان دههٔ ۱۹۸۰ تجربه کرده-شرکت‌کنندگان در انتخابات را شدیداً ناامید ساخته است.

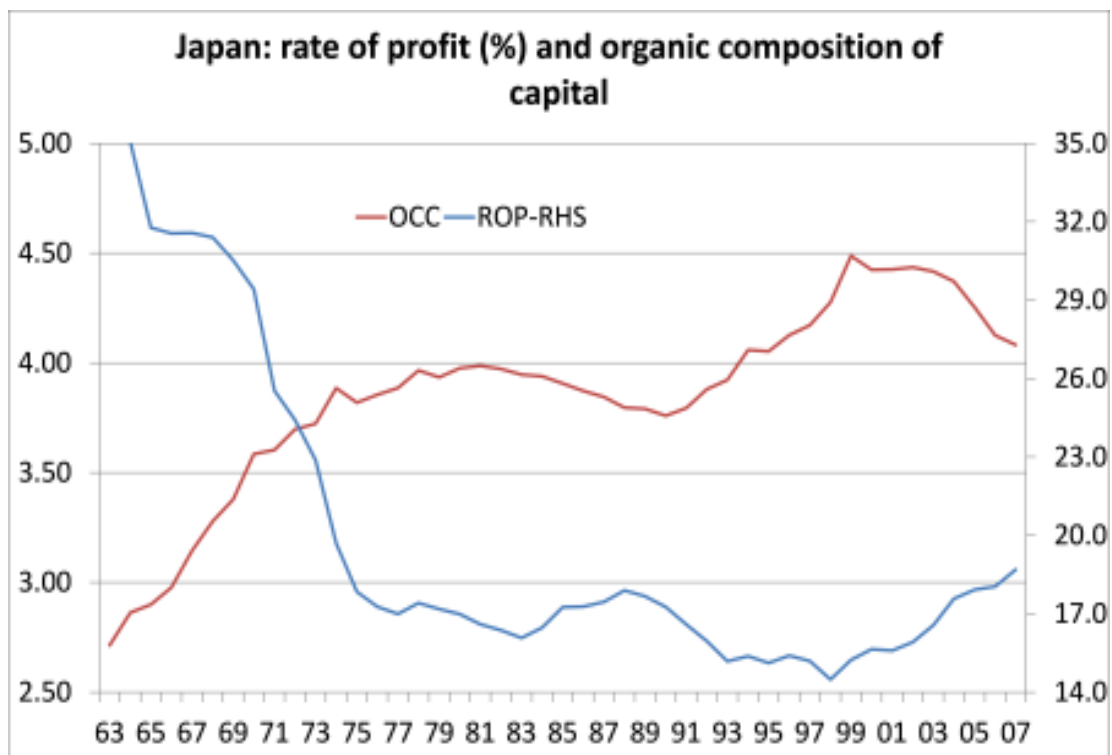


اما تمرکز رسانه ها بر روی کسب احتمالی اکثریت از سوی این حزب، به آن معناست که رسانه ها حقیقت به مراتب مهم‌تری را از انتخابات از دست داده اند، و آن این که میزان تقریبی شرکت در انتخابات ژاپن، پایین‌ترین مقدار از سال ۱۸۹۰ به این سو بوده است (یعنی از زمان ثبت داده‌ها)! تخمین زده می‌شود که میزان شرکت رأی دهندگان، در سطح ۵۹٫۵۲ درصد قرار دارد، یعنی پایین‌تر از حداقل سطح به ثبت رسیده در انتخابات ۱۹۹۶ (۵۹٫۶۵ درصد). این در حالی است که میزان مشارکت در انتخابات سال ۲۰۰۹، ۶۹٫۳ درصد بود که بالاترین میزان مشارکت در دورهٔ پس‌اجنگ بوده است. من این ارقام را از رسانه های دولت ژاپن استخراج کردم؛ این داده ها نشان می‌دهد که سقوط حمایت رأی دهندگان در انتخابات اخیر این بار به طور اخص وحشتناک بوده است، به ویژه اگر به یاد داشته باشید که انتخابات های پیش از سال ۱۹۴۵، در یک کلام بسیار مشکوک بودند.

در این جا مجال آن نیست که بخواهم چرایی شکست مفتضحانهٔ سرمایه داری ژاپن در طول ۳۰ سال گذشته را در نظر بگیرم. اما اجازه دهید که فعلاً به مهم‌ترین شاخص های مارکسیستی نگاهی داشته باشیم. موتور محرکهٔ صعود عظیم بخش مانوفاکتور ژاپن پس از جنگ دوم جهانی، نرخ بسیار بالای سود بود. این نرخ

نخست در طول دهه ۱۹۶۰ سقوط کرد و «معجزه» ژاپن درمیانه دهه ۱۹۷۰ به پایان رسید. پس از نخستین بحران اقتصادی پسا جنگ در سال های ۱۹۷۴-۷۵، ژاپن شروع به مبارزه کرد. رشد اقتصادی سالانه ژاپن از ۱۹۷۴ تا ۱۹۹۰، حدود ۳٫۸ درصد بود، در حالی که همین نرخ طی سال های ۱۹۵۶ تا ۱۹۷۳، ۹٫۲ درصد بود. سرمایه داری ژاپن، ارتش ذخیره کار ارزان خود را از پای درآورده بود، و افزایش ترکیب ارگانیک سرمایه نیز سوددهی را پایین نگاه می داشت.

ژاپن: نرخ سود به درصد (نمودار آبی) و ترکیب ارگانیک سرمایه (نمودار قرمز)



سرمایه داری ژاپن اکنون پیش از آغاز رونق اعتباری عظیمی که ایالات متحده و اروپا از سال ۲۰۰۲ به بعد به آن وارد شده بودند، تلاش کرد که با جستجوی سودهای بالاتر در بخش های غیرمولد نظیر املاک و مالیه، این سوددی را بالا ببرد. حباب اعتباری ژاپن در سال ۱۹۸۹ منفجر شد، و این انفجار همان قدر مهیب بود که بحران مالی جهانی ۲۰۰۷-۲۰۰۸. ژاپن وارد رکودی شد که همزمان با رکود جهانی سال های ۱۹۹۰-۹۱ بود. اما در همان حال که سایر اقتصادهای سرمایه داری اصلی شاهد بهبودی نسبی پس از آن رکود بودند، سوددهی سرمایه داری ژاپن در طول دهه ۱۹۹۰ باز هم بیش تر سقوط کرد.

دلیل اصلی این امر، به ظاهر عدم تمایل نخبگان حاکم در بانک ها، شرکت های بزرگ و دولت به پذیرش اهرم زدایی در بخش مالی بیش از حد گسترش یافته بود. آن ها درست مانند همان کاری که ایالات متحده و دولت های اروپایی در سال ۲۰۰۹ انجام دادند، مالیات دهندگان و دولت را به اعطای کمک مالی به بانک ها و مؤسسات بزرگ واداشتند. در نتیجه، ژاپن باقی ماند و بدهی عظیم بخش عمومی که به بخش های مولد اقتصاد فشار می آورد و ارزش جدید و پس اندازها را می مکد (بدهی عمومی به عنوان نسبتی از تولید ملی، بیش از دو برابر بدهی عمومی در اروپا و ایالات متحده است). سرمایه داری ژاپن این گونه بود که به یک سرمایه داری زامبی تبدیل شد.

در سال ۱۹۹۸، نخبگان سیاسی ژاپن تلاش کردند تا تحت رهبری نخست وزیر نئولیبرال، یعنی کوئیزومی، که برای تجدید ساختار بانک ها، خصوصی سازی بنگاه های دولتی و مالیات های بالاتر برگزیده شده بود، دست به «اصلاحات» بزنند. این موضوع به احیای موقتی سوددهی انجامید، البته به بهای متوسط استانداردهای زندگی، کاهش حقوق مستمری و بدتر شدن مزایای کار. بنابراین رأی دهندگان امیدوار بودند که حزب دموکرات جدید- ترکیبی از سوسیالیست های سابق، سوسیال دموکرات ها و لیبرال ها- نشانه جدیدی باشد برای پاکسازی سیاست ژاپن، پایان دادن به فساد و ارتشا و بازگرداندن رشد. اما از بد روزگار، رویدادهای سه گانه زلزله- سونامی، فاجعه هسته ای و بحران اقتصادی جهانی، بار دیگر سرمایه داری ژاپن را درهم کوبید. تولید ناخالص داخلی اسمی ژاپن در سال ۲۰۱۰، پایین تر از سطح پیشین خود در سال ۱۹۹۴ بود.

اکنون شمار زیادی از رأی دهندگان توهم خود را نسبت به تمامی احزاب از دست داده اند و به همین خاطر شاهد کمترین میزان مشارکت در طول تاریخ ثبت شده انتخاباتی این کشور هستیم. حزب لیبرال دموکرات (LDP) دوباره افسار قدرت را به دست گرفته و قول داده است که بیش تر روی پروژه های دولتی هزینه کند، و نه افزایش مالیات، رونق صادرات از طریق کاهش ارزش پول ین، بازگرداندن تسهیلات انرژی هسته ای، افزایش هزینه های نظامی و برخورد «سفت و سخت تر» با چین (یعنی همان سیاست های کهنه و ورکشسته ۳۰ سال پیش).

۶ دسامبر ۲۰۱۲